



مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

دائرة المعارف بزرگ اسلامی

جلد
نهم

بونه سرای - پوریای ولی

زیر نظر

کاظم موسوی بحبشوردی

تهران، ۱۳۸۳

خبر داده است که گاه در حق بندگان کاری می‌کند که به صلاح آنان نیست (یزدوی، ۱۲۷). او برخلاف معتزله افعال الاهی را معلل به اغراض نمی‌داند، بلکه مشیت مطلق خدا را که مقید به هیچ قیدی نیست، حاکم بر همه چیز می‌انگارد (ص ۱۳۰). در مسئله وعد و وعید، یزدوی همچون مرجئه از وعیده سخت دور می‌شود و بر آن است که مرتکبان کبیره در دوزخ نمی‌مانند و شاید اصلاً به آنجا نروند (ص ۱۳۱). در باب ایمان، وی همان باور اشاعره را تأیید می‌کند (ص ۱۴۶-۱۴۷). درباره اثبات روز رستاخیز، استدلال وی مبتنی بر حکمت عملی و عدل خداوند درباره کسانی است که در دنیا کیفر نمی‌بینند (ص ۱۵۷). چیزی که ما را به یاد استدلال امانوئل کانت فیلسوف آلمانی در این باب می‌اندازد.

در مبحث امامت و سیاست، بر پایه اینکه امام باید از همه برتر باشد (ص ۱۸۷)، همچون سایر اهل سنت، ابوبکر را خلیفه شایسته پس از پیامبر (ص) می‌داند (ص ۱۷۸) و باور شیعه را مردود می‌شمارد (ص ۱۷۹-۱۸۴). البته معزول کردن امام را در هنگام تخلف روا نمی‌داند (ص ۱۹۰).

پاره‌ای از آراء فقهی یزدوی در برخی منابع فقهی آمده است (نک: ابن نجیم، ۳۰۹/۱، ۲۶۶/۳، ۱۲۶/۶، ۲۵۹؛ ابن شحنه، ۳۲۱؛ کاسانی، ۲۴۷/۸).

مآخذ: ابن شحنه، احمد، لسان الحکام، قاهره، ۱۳۹۳ ق/۱۹۷۳ م؛ ابن نجیم، زین، البحر الرائق، بیروت، دار المعرفه؛ بغدادی، هدیه یزدوی، محمد، اصول الدین، به کوشش ه. ب. لیس، قاهره، ۱۳۸۳ ق/۱۹۶۳ م؛ حاجی خلیفه، کشف ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شیب ارتزوط، بیروت، ۱۲۰۵ ق/۱۹۸۴ م؛ سمانی، عبدالکریم، الانساب، به کوشش عبدالله عمر یازوی، بیروت، ۱۴۰۸ ق/۱۹۸۸ م؛ همو، التحجیر، به کوشش منیر، ناجسی سالم، بغداد، ۱۳۹۵ ق/۱۹۷۵ م؛ طلاس کویری زاده، احمد، مفتاح السعادة، حیدرآباد دکن، ۱۴۰۰ ق/۱۹۸۰ م؛ عبدالقادر قرشی، الجواهر المضية، به کوشش عبدالفتاح محمد حلوه، قاهره، ۱۲۱۳ ق/۱۹۹۳ م؛ قرآن کریم؛ کاسانی، ابوبکر، بدائع الصنائع، بیروت، ۱۹۸۲ م؛ لکهنوی، محمد عبدالحی، الفوائد البهیة، بیروت، ۱۳۴۴ ق؛ لیس، ه. ب. مقدمه بر اصول الدین (نک: همد یزدوی)؛ نسفی، عمر، القند فی ذکر علماء سمرقند، به کوشش یوسف هادی، تهران، ۱۳۷۸ ه؛ یاقوت، بلدان. ناصر گذشته

پزشکی اسلامی (پزشکی دوره اسلامی)، نظام پزشکی نوینی که تمدن اسلامی با بهره‌گیری از سنتهای پزشکی یونانی، ایرانی و هندی بنیاد نهاد و پژوهشگران معمولاً آن را پزشکی عربی می‌نامند. اما این عنوان برای «نظام پزشکی کشورهای اسلامی در سده‌های میانه» مناسب نیست؛ زیرا بسیاری از پزشکان این دوره و اتفاقاً برجسته‌ترین آنها، همچون رازی، اهوازی و ابن سینا ایرانی بوده‌اند. هر چند که اینان نیز آثار علمی خود را به عربی نوشته‌اند. در واقع عنوان «پزشکی اسلامی» برای این نظام مناسب‌تر است؛ زیرا هر چند بسیاری از پزشکان این روزگار و به‌ویژه همه جندی‌شاپوریان مسیحی و برخی از آنان چون ابن‌میمون یهودی بوده‌اند، اما همه آنان در فضای فرهنگ اسلامی می‌زیسته‌اند. مقصود از واژه «اسلامی» در این عبارت نیروی فرهنگی‌ای است که جریانات فرهنگی متعددی را در یک جا گرد آورد و

(بغدادی، ۷۷/۲).

عقاید: یزدوی در کتاب اصول الدین (تألیف: ۴۸۱ ق، نک: یزدوی، همانجا)، نظام کلامی خود را که در واقع همان چارچوب فکری مکتب ماتریدیه است، تبیین کرده، و توضیح داده است. وی عقاید ماتریدیه را همان باورهای «اهل سنت و جماعت» و روش پیامبر (ص) دانسته، و با انگیزه مبارزه با اندیشه‌های فلسفی و عقاید گمراهان و بدعت‌گذاران این کتاب را نوشته است (نک: ص ۴). یزدوی فیلسوفان را به سبب عقایدی که در مورد خدا، نبوت و معاد دارند، کافر می‌داند (ص ۲۴۰). انگیزه دیگر او در نوشتن این کتاب روی گردانی دانشمندان از علم کلام و روی آوردنشان به فقه بوده است (نک: ص ۲۵۸).

ساختمان هندسی اندیشه‌های کلامی یزدوی بر دوگانه‌انگاری جهان ذهن و جهان عین، و مسلم داشتن جهان خارج همچون یک واقعیت و حقیقت نفس‌الامری است. بدین قرار نخست با سوفسطاییان درگیر می‌شود (ص ۵)؛ پس از آن به معرفی منابع معرفت کلامی می‌پردازد و آراء دیگران را در این زمینه نقد می‌کند و تعقل و استدلال را حجت می‌شمارد (ص ۵-۱۱). وی سپس بحث جواهر و اعراض را پیش می‌کشد (ص ۱۱-۱۴) تا از رهگذر آن - برخلاف اندیشه فیلسوفان - به اثبات حدوث کل عالم بپردازد و آن را مقدمه‌ای برای اثبات پدید آوردن عالم قرار دهد (ص ۱۴-۱۸)؛ آن‌گاه در بحث توحید اثبات می‌کند که این پدید آورنده، واحد است و اندیشه‌های دوگانه و سه‌گانه باوران را به نقد می‌کشد (ص ۱۸-۲۰).

در مبحث ذات الاهی عقیده او این است که خدا شبیه چیزی نیست و از این رهگذر با همه فرقه‌هایی که به تجسیم یا تشبیه معتقدند، درگیر می‌شود و آیه‌های مورد استناد مشبهه را به نفع الاهیات تنزیهی تأویل می‌کند (ص ۲۱-۳۱). در مورد صفات خدا، تبیین وی از صفات به اندیشه‌های اشاعره (ص ۳۱-۳۲) در این باب نزدیک می‌شود. او برخلاف معتزله، برای صفات به حقیقتی و رای ذات معتقد است و این صفات را قائم به ذات می‌داند (ص ۳۱-۴۲).

در باب اراده و مشیت الاهی، با یکی دانستن این دو، از باور ابوحنیفه فاصله می‌گیرد (ص ۴۲-۴۳). او همسو با اهل سنت و جماعت، کلام الاهی را قدیم و غیر مخلوق می‌داند و دلایل مخالفان این باور را نقد می‌کند (ص ۵۳-۶۹). او بر آن است که خدا قابل دیده شدن است و معتقد است که شماری از مؤمنان در بهشت او را می‌بینند (ص ۷۷-۸۸). در مبحث نبوت پس از اثبات نبوت عامه، به اثبات نبوت پیامبر اسلام (ص) از رهگذر معجزه‌ای چون قرآن می‌پردازد (ص ۹۷، ۲۲۰).

در مسئله جبر و اختیار، باز او به «کسب» اشاعره نزدیک می‌شود (ص ۹۹، ۱۱۵). او برخلاف معتزله و همسو با اشاعره معتقد است که نمی‌توانیم بگویم که کاری بر خدا واجب است یا واجب نیست، زیرا افعال خدا بر اساس مشیت مطلق اوست، نه بر مقتضای احکام عقل عملی (ص ۱۲۶)، و بر اساس آیاتی از قرآن (مثلاً اعراف/۱۸۶/۷) خدا

آنها را پیش روند. در سراسر سده‌های میانه، پزشکان اروپایی بی‌هیچ گفت و گو از پیروان این سنت پزشکی بودند. اما با پیدا شدن تردید در اصول پزشکی کهن (همچون نظریات اخلاط و طبایع اربعه) به ویژه از آغاز سده ۱۸م نظام پزشکی نوینی در کشورهای اروپایی شکل گرفت که با همه نظام‌های کهن و از جمله پزشکی اسلامی، تفاوتی بنیادین داشت. این نظام نوین، پس از راه‌یابی به جهان اسلام، اندک‌اندک پزشکی اسلامی را کنار زد و جایگزین آن شد. سنت کهن - که از آن پس پزشکی سنتی نامیده می‌شد و دیگر از حمایت فرهیختگان برخوردار نبود - به سرعت با باورهای عامیانه درآمیخت، چندان‌که امروزه متمایز ساختن آنها از یکدیگر دشوار می‌نماید. در واقع همه نظام‌های کهن پزشکی و از جمله پزشکی اسلامی، اگر با معیارهای کنونی سنجیده شوند، تفاوت چندانی با پزشکی عامیانه نخواهند داشت و بدین اعتبار برجسته‌ترین آثار پزشکی دوره اسلامی را نیز می‌توان در شمار مجموعه‌هایی مدون از آموزه‌های پزشکی عامیانه یاد کرد. اما در این مقاله همواره مقصود از «پزشکی عامیانه» و «باورهای عامیانه»، آموزه‌هایی است که به قیاس اندیشه‌های رایج در میان فرهیختگان آن روزگار عامیانه می‌نموده است.

I. تاریخ

در این مقاله تنها به سیر تحولات پزشکی عمومی در جهان اسلام اشاره می‌شود و سیر تحول دیگر شعب علوم پزشکی در ضمن مقالات بیمارستان، داروشناسی و داروسازی، چشم‌پزشکی، دندان‌پزشکی و دندان‌سازی، تشریح، جراحی (همم) خواهد آمد و از کسانی که تنها در یکی از این شعب نام آور بوده‌اند (چون گیاه‌داروشناسان برجسته اندلسی)، جز به ضرورت یاد نخواهد شد.

اعراب دوره جاهلی از دانش پزشکی کمترین بهره‌ای نداشتند و اطلاق جادوگری، به آنچه نزد ایشان درمان نامیده می‌شد، شایسته‌تر است. به نظر صدیقی رواج نیافتن دانش پزشکی در میان اعراب افزون بر نبود فرهنگ عمومی، برخی علل طبیعی نیز داشته، و در زندگی خشن اعراب بیابان‌گرد که جنگ و بردباری در برابر سختیها از ارکان آن بود، نیاز چندانی به یک نظام درمانی احساس نمی‌شده است (ص 217؛ نیز نک: اولمان، «پزشکی اسلامی»^۱، 1-6). در یکی از اشعار اوس بن حجر (د ۶۲۰م)، از آخرین شاعران عصر جاهلی، از فردی حذیم نام با عنوان «طیب» یاد شده است (ص ۱۱۱). بیشتر ادبا بر آن‌اند که نام کامل این پزشک ابن حذیم بوده است و این بیت اوس را به عنوان شاهدهی بر حذف مضاف (واژه ابن) یاد کرده‌اند و البته برخی نیز این نظر را نپذیرفته، حذیم را نام کامل وی دانسته‌اند. در این مآخذ این درمانگر را برترین پزشک عرب و حتی برتر از حارث بن کلد (نک: ادامه مقاله) خوانده‌اند و چیره‌دستی وی در درمان، به ویژه درمان زخما و برخی دردها با داغ در امثال آمده است («اطب من ابن حذیم» یا «اطب بالکی من ابن حذیم»؛ نک: میدانی، ۴۴/۱؛ زمخشری، المستقصى، ۲۲۰/۱، الکشاف، ۳۳۶/۱؛ بغدادی، ۳۷۰/۴-۳۷۶).

پیدااست به رغم ستایش بسیار ادبای عرب از ابن حذیم نباید او را پزشک (به معنی واقعی واژه) به شمار آورد. در شواهدی که ابوحنیفه دینوری از اشعار عربی در کتاب النیات آورده، نام گیاهان بسیاری آمده است، بی‌آنکه به خواص دارویی و درمانی آنها اشاره شود. بنابراین اعراب در دانش پزشکی دوره اسلامی، هیچ نقشی نداشتند و سابقه این علم را باید تنها در میان مردم کشورهای پهناوری جست و جو کرد که دستگاه خلافت از همان سده ۱ق فراچنگ خویش آورد.

تأثیرپذیری پزشکی اسلامی از پزشکی ایرانی: از میان کشورهای مغلوب، پیشینه تمدنی ایران و مصر بسیار درخشان بود. اما ایرانیان به رغم مشکلات همه جانبه واپسین سالهای روزگار ساسانی، برخلاف مصریان از تمدن خود چندان دور نشده بودند. بسیاری از تاریخ‌نگاران دوره اسلامی، همچون صاعد اندلسی به سابقه کهن ایرانیان در پزشکی اشاره کرده‌اند (ص ۱۶۰؛ نیز نک: ابن عبری، ۷۹). از گزارشهای دوره اسلامی درمی‌یابیم که در ایران باستان ۷ خط با کاربرد متفاوت رواج داشته است که از این میان، آثار پزشکی را به خط *Nēm-gaštāg-dabīrīh (احتمالاً روایتی تغییر یافته از خط *gaštāg-dabīrīh) که ۲۸ حرف داشته، می‌نوشته‌اند (ابن ندیم، ۱۵-۱۶، ج فولکل، ۱۳-۱۴؛ به نقل از ابن مقفع آنها را «کشتج» و «نیم کشتج» می‌نامد؛ حمزه، التنبیه، ۶۴ - ۶۵؛ به نقل از زردشت بن آذرخو موید معروف به ابوجعفر محمد متوکل به «گشته دفیره» = «الکتابة المغیره» و «نیم کشته دفیره» = «الکتابة المغیر نصفها» اشاره می‌کند، بی‌آنکه کاربرد آنها را یاد کند). یاقوت حموی به نقل از حمزه اصفهانی، آورده است که «کشته دفیران» (در اصل: دفران)، کاتبان آثار پزشکی به خط «گشتج» (و نه نیم کشتج) در ریشهر (ریواردشیر) می‌زیسته‌اند (ذیل ریشهر)؛ اما نمونه‌هایی از کاربرد خط کشتج (ابن اسفندیار، ۷۲/۱؛ ابن فقیه، ۵۰۱؛ اولیاءالله آملی، ۷۳) درستی نظر ابن مقفع را تأیید می‌کند (نک: تفضلی، 541-540).

شهرت پزشکان ایرانی و به ویژه نسطوریان جندی‌شاپور در میان مردم و دولتمردان جهان اسلام چندان بود که گویند: هنگامی که از ابوالحارث اسد بن جانی پرسیدند که چرا حتی در روزگار شیوع بیماریهای همه‌گیر در شهری چون بغداد، بیمار چندانی نزد وی نمی‌آید، پاسخ داد که سالها پیش از زاده شدن وی، مردم بر این باور بوده‌اند که تازیان در این حرفه چندان زبردست نتوانند بود و او باید کنیه‌ای چون ابوعیسی و ابوزکریا، و لباسی از حریر سیاه داشته باشد و به جای عربی به زبان مردم جندی‌شاپور سخن بگوید تا از اعتماد مردم برخوردار شود (جاحظ، الجلاء، ۱۰۲).

از آنجا که هنگام رسیدن تازیان به دروازه‌های جندی‌شاپور، تنها یک سده از دوران اوج فعالیت دانشگاه و بیمارستان این شهر می‌گذشت و همچنان برجسته‌ترین مرکز پژوهشی آن روزگار به شمار

پزشکی و -ašō.baēšaza به یک مفهوم اشاره دارند. اشه افزون بر این، با توجه به اینکه داغ پزشکی معادلی در دست‌بندی اوستایی یاد شده ندارد، بر آن است که واژه -dātō.baēšaza یاد شده در یشتا را باید تصحیف واژه -*dāyō.baēšaza = داغ پزشک (آن که با داغ درمان کند) دانست. وی اهلابی پزشکی و آتش پزشکی را نیز معادل یکدیگر می‌داند (ص ۱۴۷-۱۴۸).

پس می‌توان گفت که در ایران باستان ۵ دسته «گیتی پزشک» یا «تن پزشک» بوده است: آتش پزشک، گیاه پزشک، کارد پزشک، داغ پزشک و افسون پزشک که برترین گونه تن پزشکی، افسون پزشکی است که هدف آن «بی‌ریزش و بی‌درد و بی‌رنج گردانیدن تن است و با افسون و نیرنگ شهری، تیز بیرون بردن بیماری از تن» (همو، ۲۴). پس «تهر پزشکی» (افسون پزشکی) درمان بیمارها با استفاده از عوامل روانی است و اطلاق عنوان روان‌پزشکی بر آن (دانشنامه، همانجا) نادرست است، زیرا این ۵ دسته، همگی از جمله تن پزشکان یا گیتی پزشکان به شمار آیند و روان‌پزشکان را «مینو پزشک» نامند که کارشان «بازداشتن مردم (و نیز پالودن روان آنان) از منش، گویش و کنش بد، و راهنمایی آنان به منش، گویش و کنش نیک است، بنابر آموزه‌های دین پاک» (اشه، ۲۳-۲۴). در این بخش از دینکرد درباره اساس پزشکی، علت نیاز مردم بدان، انواع پزشکی (مینوپزشکی = روان پزشکی و تن پزشکی) و شاخه‌های هر نوع، سودمندی این شاخه‌ها، هدف پزشک و درست‌بند در درمان تن و روان، چگونگی کفر پزشک نمایان (آنان که بی‌جواز پزشکی کنند)، اخلاق حرفه‌ای پزشکان و شیوه برخورد پزشک با بیمار، وظیفه متقابل پزشک و جامعه، و غیره نیز سخن به میان آمده است (همو، ۲۲-۲۳).

از بندهای ۲۶ تا ۴۰ فرگرد هفتم و نندیداد نیز می‌توان دریافت که برای دست زدن به جراحی، احراز شرایطی ویژه (افزون بر شرایط حرفه پزشکی) لازم بوده است. پزشک باید پیش از «درمان مزداپرستان با کارد» نخست ۳ دیوپرست را جراحی می‌کرد. اگر هر ۳ درمان می‌شدند، آن‌گاه می‌توانست «هرگونه که خواهد» (با کارد یا بدون کارد) به درمان مزداپرستان پردازد؛ اما اگر پیش از احراز این شرط مزداپرستی را جراحی کند و بیمار بمیرد، پزشک باید کشته شود. از بندهای بعدی این فرگرد نیز معلوم می‌شود که دستمزد پزشک به طبقه، جایگاه اجتماعی و جنسیت بیمار بستگی دارد. مثلاً دستمزد درمان موبد، دعای خیر اوست در حق پزشک، و دستمزد درمان شهریار گردونه‌ای چهاراسبه (نک: اوستا، ۷۳۶/۲-۷۳۷).

جندی شاپور و پزشکی یونانی: پزشکی ایرانی، آن چنان که اعراب با آن آشنا شدند، خود آمیزه‌ای بود از پزشکی یونانی و آموزه‌ها و تجربیات پزشکی کهن ایرانی و هندی. در این میان، داروشناسی در ایران باستان و سپس در سراسر دوره اسلامی، بیشتر رنگ و بویی

می‌آمد و با توجه به اینکه تقریباً همه پزشکان برجسته دوره اسلامی تا میانه سده ۳ق، به نحوی با جندی شاپور مرتبط بودند، برای بررسی تاریخ پزشکی در اسلام، باید به سنت پزشکی ایرانی و چگونگی شکل‌گیری آن نیز توجه داشت؛ زیرا پزشکی اسلامی گرچه از عناصر پزشکی یونانی سخت تأثیر گرفته بود، اما این عناصر تنها به واسطه آراء و آثار پزشکان ایرانی به دوره اسلامی رسید و پزشکان و دانش آموختگان بیمارستان جندی‌شاپور پس از شکل‌دهی نظام پزشکی اسلامی، دست کم تا پایان سده ۳ق، سنت پزشکی ایران دوره ساسانی را ادامه دادند.

آموزه‌های پزشکی مغان: آگاهی ما از پزشکی در ایران باستان، بسیار اندک، و تنها مبتنی بر اشارات کتب دینی و گزارشهای گاه نادرست مورخان یونانی است. در بند ۶ «اردیبهشت یشت» درمانگران این گونه یاد شده‌اند: -ašō.baēšaza «راستی درمانگر» = آن که بنابر/با راستی درمان کند؛ -dātō.baēšaza «داد درمانگر» = آن که بنابر/با داد (قانون) درمان کند؛ -karətō.baēšaza «کارد درمانگر» = آن که با کارد درمان کند؛ -urvarō.baēšaza «گیاه درمانگر» = آن که با گیاه درمان کند؛ -maqrō.baēšaza «افسون درمانگر» = آن که با افسون (ورد) درمان کند «که در میان درمانگران درمانگرتر است» (یشتها، ۶:۳؛ نیز نک: بارتولمه، 259, 404, 454, 728, 1180؛ قس: یوردادو، ۱۳۳/۸؛ نیز دوست‌خواه، ۲۸۸). بسیاری از پژوهشگران با برداشت نادرست از دو واژه نخست (برای نمونه، نک: دانشنامه، ...، ۶۰۷/۵) یا چشم‌پوشی از آنها (اشه، ۱۲۷، که چند مورد را یادآور شده است)، برآن‌اند که در سنت اوستایی، پزشکان به ۳ دسته کاردپزشک، گیاه پزشک و افسون پزشک تقسیم می‌شده‌اند. این سه گانه به همین ترتیب در بند ۴۴ از فرگرد هفتم و نندیداد نیز آمده است (همو، ۱۴۳؛ نیز دوست‌خواه، ۷۳۷).

کرستن سن (ص 415) با مقایسه‌ای شتابزده میان دست‌بندی و نندیداد و بهری از «فصول ۱» بقراط (فصل 7، بند 87: «آن بیمارها را که گیاهان درمان نکنند، با کارد درمان شوند، آنها را که کارد درمان نکند، با آتش درمان شوند و آنها را که آتش درمان نکند، باید که درمان‌ناپذیر شمرد») آن را یونانی می‌داند؛ اما این ۳ ابزار درمانی (افسون، کارد و گیاه) با ۳ طبقه اجتماعات اولیه، یعنی روحانیان، جنگاوران و کشاورزان/ دامداران ارتباطی نزدیک دارد و نشانه‌هایی از این دسته‌بندی سه گانه درمانگران را در همه تمدنهای کهن، از جمله در لوحی به دست آمده از روزگار آشوربانی پال و اساطیر یونان باستان توان یافت (اشه، ۱۳، ۱۴۳-۱۴۶). اما در دینکرد هنگام یاد کرد گونه‌های پزشکی این ۶ نام آمده است: -ahlāyih-bēšāzišnīh = اهلابی پزشکی؛ -ātaxs-bēšāzišnīh = آتش پزشکی؛ -urwar-bēšāzišnīh = گیاه پزشکی؛ -kārd-bēšāzišnīh = کارد پزشکی؛ -dāg-bēšāzišnīh = داغ پزشکی؛ و -māns^ar-bēšāzišnīh = افسون پزشکی (همو، ۲۴؛ در آوانویسی شیوه مکنزی^۱ رعایت شده است). پیداست که اهلابی

1. «Aphorisms»

2. MacKenzie

چندان که بقراط (یا یکی از پیروانش) رساله «امراض الحادة» (بندهای 1-3) را با انتقاد از کتاب «جملات کنیدی»^۲ (از آثار مکتب کنیدوس) آغاز کرده است.

بر پایه آگاهیهای ما چنین می‌نماید که تأثیرپذیری پزشکان ایرانی از سنت بقراطی، چندان زودتر از میانه سده ۳م نبوده است. بر پایه مندرجات کتاب چهارم دینکرد (IX/578)، شاپور اول (سل ۲۴۰-۲۷۰م) فرمان داد همه آثاری را که تا آن هنگام درباره پزشکی و دیگر علوم نوشته شده بود، از هند، یونان و دیگر نقاط جهان گرد آورند و به اوستا ملحق کنند. ابوالفدا هنگام یادکرد این رویداد، گفته است که به فرمان شاپور اول این کتابها برای نگهداری به جندی‌شاپور فرستاده می‌شد (۵۰/۱). از آنجا که این شهر در همین روزگار و چنان که گویند در رقابت با انطاکیه، از مراکز پژوهشی مهم جهان باستان، ساخته شده بود (حمزه، تاریخ...، ۳۹)، شاید بتوان گفت که هدف از بنیاد نهادن آن، ایجاد مرکزی برای پژوهشهای علمی بوده است. گویا این مرکز نخست در آغاز در تمامی رشته‌های علمی فعالیت می‌کرده، اما اعتبار شعبه پزشکی و بیمارستانش چنان بوده است که دیگر کارهای آن چندان به چشم نیامده‌اند. تاریخ بنیان‌گذاری این مؤسسه و به ویژه مدرسه پزشکی آن (البته اگر بتوان عبارت بنیان‌گذاری را درباره آن به کار برد)، چندان روشن نیست.

فردوسی در شاهنامه و به هنگام یادکرد روزگار پادشاهی شاپور دوم، تأکید کرده است که مانی به فرمان این پادشاه در کنار دیوار بیمارستان جندی‌شاپور به داز آویخته شد (۲۵۲/۷)؛ قس: دینوری، ۴۶-۴۷، که این رویداد را به دوره حکومت هرمز، فرزند شاپور اول نسبت داده است). البته مانی به فرمان بهرام اول و در فوریه ۲۷۶ یا ۲۷۷م کشته شده است. اما اگر سخن فردوسی درباره بر دار شدن مانی در کنار دیوار بیمارستان را، به رغم اشتباهی که در مورد زمان این رویداد داشته، درست بدانیم، باید گفت که بیمارستان دست کم مدتی پیش از این تاریخ، و شاید از همان روزگار شاپور اول تأسیس شده است. مجموعه علمی جندی‌شاپور در روزگار خسرو انوشیروان به یاری سربانی زبانان نسطوری یا پیشرفتی سریع به اوج شکوه و شهرت خود رسید. اشاره قفطی به فعالیت علمی این مدرسه و برگذاری همایشی با شرکت پزشکان جندی‌شاپور در سال بیستم پادشاهی انوشیروان نیز نشان از همین شکوفایی دارد (نک: ص ۱۳۳؛ دانلپ، 219؛ قس: الگود، «تاریخ...»، 46-47). گرچه این مرکز علمی پس از چیرگی اعراب بر خوزستان و تسلیم مردم جندی‌شاپور به شرط عدم تعرض فاتحان (در مورد شرایط صلح، نک: بلاذری، ۳۸۲)، آسیبی ندید، اما از این پس، از هرگونه حمایت دستگاه خلافت محروم شد، و نخستین اخباری که بار دیگر از آن به دست ما رسیده است، به میانه سده ۳م مربوط می‌شود. از این پس نیز یکایک فرهیختگان این بیمارستان به

ایرانی و گاه هندی داشت تا یونانی؛ زیرا از یک سو برخی داروهای یاد شده در آثار یونانی در سرزمینهای شرقی یافت نمی‌شد و از سوی دیگر در شرایط اقلیمی متنوع ایران و هند گیاهان دارویی بسیاری می‌روید که یونانیان از وجود آنها آگاهی نداشتند. این معنی را می‌توان از بسیاری واژگان و اصطلاحات فارسی به کار رفته در داروسازی و داروشناسی دوره اسلامی به خوبی دریافت. در واقع حتی در آثار عربی داروشناسی دورترین نقاط جهان اسلام نسبت به ایران، یعنی مغرب و اندلس، شمار واژگان فارسی بسیار بیش از یونانی یا عربی بود (کرامتی، سراسر گفتار سوم). اما وضع در پزشکی برخلاف این بود (برای شماری از واژگان فارسی پزشکی، نک: ادامه مقاله). پزشکان ایرانی در اواخر دوره ساسانی و به ویژه جندی‌شاپوریان، گرچه از دیرباز کم و بیش با آثار پزشکان هندی آشنا بودند، اما جز در چشم پزشکی، بیشتر به سنت پزشکی یونان گرایش داشتند؛ چندان که یحیی بن خالد برمکی هنگام مقایسه جبرئیل بن بختیشوع جندی‌شاپوری و صالح بن بهله هندی به هارون الرشید گفته بود: پزشکی جبرئیل، پزشکی رومی (در واقع یونانی) است و صالح بن بهله در پزشکی هندی همان مقامی را دارد که جبرئیل در پزشکی رومی (قفطی، ۲۱۵؛ ابن ابی اصیبعه، ۳۴/۲).

ورود پزشکی یونانی به ایران: گرچه بر اساس آموزه‌های دینی، مراجعه ایرانیان به پزشکان غیرایرانی تنها هنگامی شایسته بود که پزشکان ایرانی در دسترس نباشند، اما چند گزارش از حضور برخی پزشکان یونانی در دربار هخامنشیان در دست است. هرودت در گزارشی که بی‌گمان با داستان پردازی آمیخته است، از حضور دموکدس کروتونایی^۱، مشهورترین پزشک یونانی روزگار خود در دربار داریوش بزرگ (سل ۵۲۱-۴۸۵م) در شوش یاد می‌کند که نخست شکستگی پای وی و سپس دُمل چرکین سینۀ همسرش آتوسا را درمان کرد (کتاب III، بندهای 129-137؛ نیز سارتن، 1/66، 77-78). جندی پس از آن و در حدود سالهای ۴۱۷-۳۹۸م نیز پزشک یونانی دیگری به نام کنسیاس کنیدوسی^۲، از معاصران بقراط (۸م)، به عنوان پزشک شخصی اردشیر دوم هخامنشی (ونه داریوش هخامنشی، چنان که در دانشنامه، ۶۰۶/۵، آمده است) به کار مشغول بود و در نبرد میان اردشیر و برادرش داریوش، در آورده‌گاه در کنار شاه بود و زخمی را که داریوش به وی رسانده بود، درمان کرد (گزنفن، کتاب I، فصل 8، بندهای 26-27؛ سارتن، 1/83، 107). اما این دو پزشک را نمی‌توان نماینده واقعی سنت پزشکی یونانی دانست، زیرا پزشکی یونانی بدان گونه که بعدها به ایرانیان و سپس مسلمانان رسید، روایت جالینوس از سنت پزشکی بقراط بود؛ در حالی که دموکدس سالها پیش از بقراط، و کنسیاس درست در همان روزگار شکل‌گیری سنت پزشکی بقراطی می‌زیست. افزون بر این کنسیاس از شاگردان برجسته مکتب کنیدوس بود که نظرات آنان با آراء بقراط و پیروانش تفاوت بسیار داشت.

1. Democedes of Crotona

2. Ctesias of Cnidos

3. «Regimen...»

4. Cnidian Sentences.

5. A Medical ...

استنادهای رازی به خوز و خوزی در الحاوی را شاهدی بر این مدعا دانست (نک: ۲۰۲/۲۱، ذیل غاریقون: «وقیل فی شوسماهی الخوز... و قال الخوزی... و اصبت لهم اجماعاً»؛ قس: GAS, III/184-185، که کوشیده است به کار رفتن فعل مؤنث قالت برای الخوز را به نگارش این اثر توسط زنی از خوزستان تعبیر کند).

اولمان (همان، 235) شوسماهی خوز را یکی از آثار مشهور به بشاق شماهی (مغرب واژه سریانی پُشاق شماهی^۲) می‌داند. بشاق شماهی چنان که بیرونی گوید: عنوان عام واژه‌نامه‌هایی ۴ زبانه بوده که در میان نصرانیان رواج بسیار داشته، و در آن هر اصطلاح فنی [علوم پزشکی] به ۴ زبان یونانی، سریانی، عربی و فارسی می‌آمده، و به تفسیر الاسماء یا چهار نام نیز مشهور بوده است (الصیدته، ۱۶؛ نیز ابن ابی اصیبه، ۳۸۸/۱، که به واژه‌نامه‌های ۱۰ و ۵ زبانه، دارای واژگان هندی نیز اشاره کرده‌اند). برخلاف نظر اولمان، باید گفت در آنچه رازی از شوسماهی آورده، به خواص داروها نیز اشاره شده است که با موضوع بشاق شماهی‌ها تناسبی ندارد. در هر صورت چون ابن سربابون نیز دست کم ۳ بار به الخوز استناد کرده است (نک: لکدر، II/277)، می‌توان دریافت که این مجموعه که روایت اصلی آن احتمالاً به زبان سریانی - زبان علمی جندی‌شاپور - بوده، زودتر از سده ۳ق و حتی شاید در اواخر دوره ساسانی فراهم آمده است.

پزشکان صدر اسلام تا بر آمدن مروانیان: حارث بن کلدۀ ثقفی، پزشک اهل طائف، شاید نخستین عربی باشد که بتوان او را پزشک نامید. گویا پرورش وی در طائف که فرهنگی کم و بیش متفاوت از دیگر نواحی عربستان داشت، در علاقه‌مندی وی به آموختن پزشکی مؤثر بوده است. وی در ایران (قاعدتاً در جندی‌شاپور) و یمن (احتمالاً زیر نظر ایرانیان آنجا مشهور به ابناء) پزشکی آموخت. گفته‌اند که خسرو انوشیروان او را بار داد و از وی دربارهٔ بنیاد پزشکی پرسید. حارث نیز پاسخ داد: برهیز و خویشتن‌داری از شکم‌بارگی که همانا نگاهداری دولب و آرام به کار بردن دو دست است! رساله‌ای نیز با عنوان المحاورات فی الطب بینہ و بین انوشیروان به حارث منسوب است که حامد ولی در ۱۹۹۰م آن را به عنوان بخشی از رسالهٔ دکتری خود به آلمانی ترجمه کرده است. از سوی دیگر گفته‌اند که پیاسیر (ص) زمانی از او خواست که سعد بن ابی وقاص را درمان کند و هنگام مرگ عمر نیز بر بالین وی حاضر شد؛ سرانجام با معاویه، یا به قولی علی (ع) نیز دربارهٔ مباحث پزشکی سخن گفت (ابن جلجل، ۵۴؛ صاعد، ۲۱۲؛ قفطی، ۱۶۱-۱۶۲؛ ابن ابی اصیبه، ۱۱۰/۱-۱۱۳؛ ابن خلدون، ۴۹۳؛ قس: ابن اثیر، الکامل، ۵۲/۳، که پزشک عمر را «پزشکی از بنی حارث ابن کعب» دانسته است؛ نیز لکدر، I/26-28؛ عزراوی، ۲۱۷-۲۲۱).

اگر بخواهیم همهٔ این سخنان را باور کنیم، حارث باید بیش از ۱۰۰ سال زندگی کرده باشد و ناگفته پیداست که روایات مربوط به او همچون

بغداد فراخوانده شدند و مکتب پزشکی بغداد به بهای نابودی بیمارستان و مدرسهٔ جندی‌شاپور رونق یافت (نک: ادامهٔ مقاله).

پزشکان دورهٔ ساسانی: از پزشکان ایرانی یا غیر ایرانی که در این روزگار در ایران به فعالیت مشغول بوده‌اند، آگاهی اندکی در دست است. در منابع عربی از تبادروس (تودروس) نصرانی، پزشک روزگار شاپور ذوالاکتاف یا به روایتی بهرام گوریاد شده که کناشی نیز نوشت (ابن ابی اصیبه، ۳۰۸/۱). معلوم نیست این کتاب به عربی ترجمه شده باشد، ولی گویا پزشکان دورهٔ اسلامی دست کم به واسطهٔ پزشکان جندی‌شاپور با آن آشنا بوده‌اند. اما نامدارترین پزشک ایرانی پیش از اسلام، برزویه (ه م) گردآورندهٔ کلیله و دمنه بوده است (همانجا؛ داستانها...، ۵۷). برزویه به روایت اصطخری (ص ۲۶۲) در مسالک الممالک از مردم ابرشهر، و به روایت ترجمهٔ کهن فارسی همین کتاب از پزشکان مرو بوده است (مسالک و ممالک، ۲۰۸). از باب برزویه که گویا خود او در آغاز کلیله و دمنه افزوده است، می‌توان دریافت که وی از ۹ سالگی به آموختن پزشکی پرداخت، اما پس از سالها تجربهٔ اندوزی در این راه، پزشکی نزد وی خوار گشت، زیرا پزشک «به هیچ حال تدبیر آن نداند که آن تندرستی جاوید بماند و آن بیماری تازه نشود... دارویی باید که از وی ثمرت جاودانی برآید»، پس پزشکی بگذاشت و روی به طلب دین آورد (داستانها، ۵۷-۶۱). به رغم شهرت فراوان برزویه به عنوان رئیس پزشکان و حکیمان پارس، هیچ نوشتهٔ پزشکی از وی در دست نیست.

الخوز یا پزشکان جندی‌شاپوری: در آثار پزشکی و داروشناسی دورهٔ اسلامی بارها به عباراتی مانند «قالت الخوز»، «الخوز قالت»، «الخوزی قالت» یا «قال الخوزی»، یا بیشتر به صورت «الخوز» یا «الخوزی» برمی‌خوریم. رازی که تنها در الحاوی دست کم ۲۱۵ بار به شکل‌های مختلف به این نام استناد می‌کند، ۸ بار نیز نام کتاب مورد استفادهٔ خود را شوسماهی آورده است (نک: ۴۱۲، ۴۱۱/۲۰، ۵۲۱، ۲۰۲/۲۱، ۲۱۰، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۳). بیرونی نیز در الجماهر به کناش الخوز (ص ۳۳۳) و در الصیدته بارها بی‌آنکه از کتابی یاد کند، به خوز یا خوزی استناد کرده است (مثلاً ص ۳۲، ۵۸، ۸۹، ۱۱۲، ۱۲۳). ارجاعات ابن بیطار به خوز یا خوزی نیز قاعدتاً باید به واسطهٔ الحاوی رازی باشد (مثلاً ۶۳/۱، ۹۱، که ذیل انقواقون و بزرالکتان به این نکته تصریح دارد). مطابق حدس لکدر (I/227) و تأیید مایر هوف، اولمان («پزشکی در اسلام»، 101) و زریاب (ص ۴۴-۴۵) مقصود از خوز یا خوزی دیدگاه پزشکان جندی‌شاپور بوده است. به کار رفتن عباراتی چون «الخوز قاطبة» و «اصبت لهم اجماعاً» در الحاوی رازی (مثلاً ۲۶/۹، ۲۵۹/۱۹، ۲۵۹/۲۱، ۴۵/۲۱، ۲۰۲/۷۰) می‌تواند دلیلی بر درستی این دیدگاه باشد. زریاب همچنین بی‌آنکه شاهدی بیاورد، بر آن است که اگر همهٔ این پزشکان بر امری متفق بودند، نظر آنان با عباراتی چون قالت الخوز آمده است؛ اما اگر یکی از ایشان مطلب خاصی را بیان داشته، از او به الخوزی تعبیر شده است (ص ۴۴، ۴۷-۴۸). شاید بتوان یکی از

همین نام - که مسیحی و از مردم جندی شاپور بود - تفاوت قائل شد؛ اما برخی پژوهشگران غربی این دو را یکی پنداشته‌اند (مانند اشتاین اشتایدر، «ماسرجویه...»، 433، 430-428؛ مایر هوف، «دربارۀ انتقال...»، 22، «پزشکان...»، 437-435؛ الگود «تاریخ»، 101-90). این ندیم در گزارشی بسیار کوتاه و ذیل نام اهرن، نام مترجم کناش وی را ماسرجیس آورده، اما تنها چند سطر پایین‌تر و هنگام برشمردن آثار ماسرجیس از ترجمۀ این کناش یاد نکرده است (ص ۳۵۵)؛ در حالی که ابن جلجل به صراحت از پزشک یهودی سریانی زبانی به نام ماسرجویه یاد می‌کند که در روزگار مروانیان، کتاب اهرن را به عربی تفسیر (= ترجمه و شرح، شاید مقصود دو مقاله اضافی باشد) کرد (گویا وی با توجه به یهودی بودن ماسرجویه، او را در شمار پزشکان طبقه ششم، یعنی آنها که اصلشان نه رومی بوده، نه سریانی و نه ایرانی یاد کرده است). به گفته وی این ترجمه در دسترس عموم نبود، تا آنکه عمر بن عبدالعزیز (حک ۹۹-۱۰۱۰ ق) این کناش را در کتابخانه دارالخلافه یافت و پس از اندیشه بسیار، سرانجام آن را در دسترس دیگران قرارداد (ص ۶۱)؛ ابن ابی اصیبه پس از تکرار سخن ابن ندیم درباره اهرن و ماسرجیس، ذیل نام ماسرجویه بصری آورده است: «همان است که کتاب اهرن را از سریانی به عربی درآورد و او یهودی و سریانی زبان بود و همان است که رازی در الحاوی از او با عنوان اليهودی یاد می‌کند» (۱۰۹/۱، ۱۶۳؛ نیز نک: قفطی، ۸۰، ۳۲۴-۳۲۵؛ ابن عبری، ۱۹۲-۱۹۳).

از زندگی ماسرجویه چیزی دانسته نیست، اما از آنچه گفته شد، می‌توان حدس زد که وی در حدود سالهای ۷۰-۸۰ ق در دیار مروانیان به فعالیت مشغول بوده است. بسیار بعید است که وی مدرسه جندی شاپور در نزدیکی زادگاه خود را رها کرده، و برای تحصیل مثلاً به اسکندریه رفته باشد. البته تمیمی در مادة البقاء (ص ۹۸) بر آن است که اهرن این کناش را به سریانی نوشته، و شاگردش ماسرجویه! آن را به عربی درآورد است. اما میان این دو، دست کم ۱۵۰ سال فاصله است. در هر صورت تا آنجا که می‌دانیم، ماسرجویه بصری نخستین کسی است که در دوره اسلامی کتابی را به زبان عربی ترجمه کرد. نیز دو مقاله‌ای که به کناش اهرن افزوده، تا جایی که می‌دانیم کهن‌ترین اثر تألیفی دوره اسلامی درباره پزشکی و شاید در همه رشته‌های علوم به شمار می‌رود. در تأیید سخن ابن ابی اصیبه درباره یکی بودن یهودی و مترجم کناش اهرن باید گفت که در الحاوی رازی بارها نام یهودی و اهرن با هم آمده (مثلاً ۵۵/۱، ۹۰، ۲۳۴، ۱۶۳، ۶۸، ۱۸۹، ۲۰۳، ۲۵۸، ۹۹/۱۰، ۱۹/۱۰۵۳)، و یک بار نیز به «اليهودی: المقالة الاولى»، یعنی مقاله نخست از دو مقاله تألیفی ماسرجویه اشاره شده است (همان، ۱۶۳/۴). از ارجاعات رازی همچنین می‌توان دریافت که موضوع مقالات ماسرجویه کم و بیش به درمان و تشخیص بیماریها مربوط بوده است

موارد مشابه با افسانه آمیخته است. نصر فرزند یا به روایت ابن خلکان پسر خوانده حارث نیز پزشک بود. وی به رغم خوشاوندی با پیامبر (ص)، از دشمنان سرسخت او بود و پیامبر (ص) نیز پس از آنکه نصر در جنگ بدر به اسارت درآمد، فرمان داد تا او را بکشند (جاحظ، البیان... ۴۴-۴۳/۴؛ زبیری، ۲۵۵؛ ابن سلام، ۶۴؛ نویری، ۲۱۹/۱۶-۲۲۰). ابن اسحاق مورخ درباره وی گفته است که کتابهای ایرانی را می‌خوانده است و اگر حَبَّ «ابن حارث» که ابن سینا در القانون (۳۹۴/۳) ترکیب آن را یاد کرده، واقعاً از آن وی باشد، باید گفت که به راستی با داروهای ایرانی آشنا بوده است. در میان صحابه پیامبر (ص) نیز از شخصی به نام ابورمته تمیمی (رفاعة بن یثیری) که گوی جراحی (قاعدتاً در حد دوختن زخم و بیرون آوردن برخی اشیاء خارجی از آن) می‌دانسته، یاد شده است (احمد بن حنبل، ۱۶۳/۴؛ ابن حجر، تهذیب... ۹۷/۱۲، الاصابه، ۷۰/۴؛ ابن عبدالبر، ۷۰/۴). ابن جلجل (ص ۵۷-۵۸) به اشتباه وی را ابن ابی رمته نامیده است و دیگر نگارندگان تاریخ‌نامه‌های پزشکی نیز از وی پیروی کرده‌اند (صاعد، همانجا: قفطی، ۴۳۶؛ ابن ابی اصیبه، ۱۱۶/۱). ابن اثال و ابوالحکم (پدر حکم دمشقی و پدر بزرگ عیسی بن حکم مشهور به مسیح که هر دو پزشکی پرآوازه بودند) دو پزشک مسیحی دیار معاویه و بسیار مورد اعتماد وی بودند. گویند که معاویه با زهرهای ساخته ابن اثال برخی دشمنانش را از میان برداشت (همو، ۱۱۶/۱-۱۱۹؛ نیز لکسر، I/83,86).

پزشکی در روزگار مروانیان: خلیفگان اموی تنها به دولتمردان عرب اعتماد داشتند و اینان نیز که پرداختن به علم را شغل پندگاران می‌دانستند و بر خود ننگ می‌شمردند (ابن خلدون، ۵۴۴-۵۴۵)، توجهی به رشد علوم عقلی نداشتند. اما پزشکی، به علت نیاز روزمره مردم، و کیمیا و احکام نجوم، به لحاظ شیفتگی برخی فرمانروایان به پیش‌گویی و دیگر رشته‌های علوم غریبه، تا حدی از این بی‌توجهی مستثنا بود. گفته‌اند که خالد بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان (د ۸۵/۴م)، مشهور به حکیم آل مروان، پس از آنکه مروان بن حکم دست او را از رسیدن به خلافت کوتاه کرد، به آموختن علم کیمیا از راهی اسکندرانی به نام مریانوس پرداخت و «اصطقان القديم» و دیگر دانشمند اسکندرانی را به ترجمه برخی کتب کیمیا و احتمالاً پزشکی و احکام نجوم از یونانی و قبطی به عربی فرمان داد (ابن ندیم، ۳۰۳؛ جاحظ، همان، ۱۲۶/۱؛ نیز نالینو، ۱۳۷). البته برخی درباره درستی این روایت تردید روا داشته‌اند (میدلی، 58-56)، اما در هر صورت از آناری که ممکن است در این دوره ترجمه شده باشد، هیچ نشانه‌ای در دست نیست. ولی در همین سالها پزشکی ایرانی از مردم بصره به نام ماسرجویه، کناش اهرن القس (احتمالاً از سده ۶م) را به واسطه ترجمه‌ای سریانی به عربی ترجمه کرد و دو مقاله نیز به ۳۰ مقاله روایت اصلی افزود. این پزشک سریانی زبان نیمه دوم سده ۱ق برخلاف بیشتر سریانی زبانان یهودی بود و باید میان او و پزشک سریانی زبان دیگری به

از منصور خواست اجازه دهد به جندی شاپور بازگردد تا در زادگاه خود و در کنار پدرانش بیارامد (قفطی، ۱۶۰؛ ابن ابی اصیبعه، ۱۲۵/۱). می‌توان حدس زد که این بیمارستان مقارن پایان کار امویان زیر نظر بختیشوع، سر سلسله خاندان بختیشوع و فرزندش جبرائیل به کار مشغول بوده است.

پزشکی اسلامی از روی کار آمدن بنی عباس تا ورود آل بویه به بغداد: اگر بتوان برای نظام پزشکی جدیدی که در دوره اسلامی شکل گرفت و امروزه پزشکی اسلامی نامیده می‌شود، آغازی در نظر گرفت، باید روزگار منصور عباسی را در نظر داشت، زیرا در روزگار وی بود که برای نخستین بار ارتباطی رسمی میان بیمارستان جندی شاپور و دستگاه خلافت برقرار شد. در ۱۴۸ق، جورجس بن جبرائیل بن بختیشوع، رئیس پزشکان جندی شاپور برای درمان درد معده کهنه منصور، به بغداد فراخوانده شد (درمورد روشهای وی در درمان دستگاه گوارش، نک: رازی، الحاوی، ۱۱۲/۵، ۲۳۲؛ ابن جزار، کتاب، ۸۶). وی در ۱۵۲ق و در کهن سالی به زادگاهش جندی شاپور بازگشت و چندی بعد در آنجا درگذشت. البته طبری در ضمن برشمردن رویدادهای سال ۱۴۷ق از حضور «بختیشوع ابوجبرائیل» (یعنی پدر بزرگ جورجس) به عنوان پزشک منصور یاد می‌کند (۱۱/۸). اما چنان که گفته شد، جورجس در این سالها مردی کهن سال بود و پیداست که نیای وی بختیشوع اول مدتها پیش از این سال درگذشته بود. قاضی صاعد اندلسی نیز احتمالاً با تکیه بر همین گزارش (ص ۱۹۱؛ نیز قفطی، ۱۰۲-۱۰۳) از راهیابی «بختیشوع و فرزندش جبرائیل» به دربار ابوالعباس سفاخ یاد می‌کند. در نتیجه جورجس نخستین فرد خاندان نسطوری ایرانی بختیشوع بود که نامش در سراسر جهان اسلام پرآوازه شد. او به آیین مسیح و اصول اخلاقی سخت پای بند، و از خدمت خلیفگان ناخشنود بود. جورجس همچون دیگر سریانی زبانان جندی شاپور، بر زبانهای پهلوی، یونانی و سریانی تسلط داشت و عربی نیز می‌دانست و به گفته ابن مطران آثاری را برای منصور از یونانی به عربی ترجمه کرد (۶۵/۱؛ نیز ابن ابی اصیبعه، ۱۲۳/۱، ۲۰۳). وی چند کتاب و از جمله یک گناش نیز به سریانی نوشت که اهتمام حنین بن اسحاق در ترجمه آن به عربی، نشانه شهرت گناش اوست (ابن ندیم، ۳۵۴؛ ابن مطران، همانجا؛ قفطی، ۱۵۸-۱۶۰؛ ابن ابی اصیبعه، ۱۲۳/۱-۱۲۵؛ ابن عبری، ۲۱۳-۲۱۵؛ نیز گراف، GAL, S, I/114:II/110). چهار بخت پسر ماسرجیس نیز این گناش را تفسیر کرده است.

بیرونی یک بار به گناش جورجس و تفسیر صهاربخت در کنار یکدیگر اشاره کرده است (الصیدنة، ۶۸). به نظر می‌رسد رازی جز در دو مورد که به صراحت از کتاب الاخلاط و گناش وی نام برده (الحاوی، ۹۹/۱، ۲۹۳/۱۱)، در استنادهای دیگر خود به جورجس، گناش او را در نظر داشته است، زیرا در بخش داروشناسی هرگز از

(یعنی اثری شبیه به یک گناش). به همین سبب، در بخش درمائی الحاوی بیش از ۲۰۰ بار (مثلاً ۲۰۲/۱، ۲۰۵/۳، ۱۹۶/۴، ۲۴۵/۱۹)، اما در بخش داروشناسی (مجلدات ۲۰-۲۱) تنها ۵ بار (۱۰۵/۲۰، ۶۳۷، ۵۲۳، ۳۸۸، ۲۵۵/۲۱) از وی یاد شده است.

در همین روزگار، پزشکی مسیحی به نام تیاذوق که احتمالاً نام اصلی وی تئودوکوس، و زبان مادری وی یونانی بود، به خدمت حجاج ابن یوسف (د ۹۵ق) درآمد و آثاری از جمله یک گناش و رساله‌ای درباره داروهای جایگزین (ابدال ادویه) نوشت (ابن قتیبه، عیون، ۳/۲۷، ۲۷۶، ۲۷۷؛ ابن ابی اصیبعه، ۱۲۷/۱-۱۲۳). رازی در الحاوی ۶۲ بار به تیاذوق استناد کرده، و گویا گناش وی را در دست داشته است (مثلاً ۵۸/۱۰، ۲۸۹/۱۰، ۵۸/۸؛ نیز نک: ابن جزار، کتاب، ۸۶). اما به نظر می‌رسد استنادهای ابن جزار (الا اعتماد، ۱۰۶، ۱۲۵) و ابن سمجون (مثلاً ۲۶/۱، ۱۳۷)، گویا به واسطه ابن جزار به تیاذوق تنها با استفاده از رساله ابدال او بوده است.

ابن ابجر کنانی از پزشکان بنی ابجر بود که در کوفه می‌زیستند (در این باره، نک: ابن قتیبه، المعارف، ۶۶). وی در روزگار امارت عمر بن عبدالعزیز به تشویق وی اسلام آورد و پس از رسیدن عمر به خلافت نیز همچنان پزشک شخصی وی بود (ابن جلجل، ۵۹؛ «ابن ابجر»؛ صاعد، ۲۱۲). ابن ابی اصیبعه ظاهراً این پزشک را با یکی از افراد قبلی همین خاندان که گویا در مدرسه اسکندریه به کار مشغول بود و نیز عبدالملک ابن سعید بن حیان بن ابجر کنانی که در ۱۶۰ق زنده بود و بیماران را به رایگان درمان می‌کرد (ابن حجر، تهذیب، ۳۹۴/۶-۳۹۵)، اشتباه گرفته، و در نتیجه گفته است: عبدالملک بن ابجر کنانی در مدرسه اسکندریه درس می‌داد و در ۹۹ق که عمر مدرسه را به انطاکیه آورد، پزشک شخصی وی شد (۱۱۶/۱)؛ نیز ووستفلد، ۷؛ مایهوف، «از اسکندریه...»، ۴۰۹-۴۰۷، که حدسهای دیگری درباره هویت وی مطرح کرده است). به هر حال فارابی و مسعودی هنگام اشاره به انتقال مدرسه اسکندریه و برشمردن معلمان این مدرسه از ابن ابجر نام نبرده‌اند (ابن ابی اصیبعه، ۱۳۵/۲؛ مسعودی، ۱۲۲).

در پایان باید گفت که ابوالفرج اصفهانی در الاغانی از زن درمانگری به نام زینب از بنی اودیاد کرده است که پس از کشیدن کحل بر چشم مردی که رمد داشت، از وی خواست دراز بکشد تا دارو خوب در چشمانش بچرخد. گرچه ابن ابی اصیبعه این زن را در شمار پزشکان دانسته، و او را در کنار پزشکان اواخر سده ۱ق یاد کرده است (۱۲۳/۱)، اما دانش او نباید چندان فراتر از درمانگران عادی بوده باشد.

درباره فعالیت بیمارستان جندی شاپور از هنگام ورود تازیان تا میانه سده ۲ق تنها با توجه به برخی قرائن می‌توان سخن گفت، اما پیداست که این بیمارستان در روزگار خلیفگان اموی، به رغم نداشتن پشتوانه مالی دولتی، همچنان به فعالیت خود ادامه می‌داده است. از آنجا که جورجس فرزند جبرائیل در ۱۵۲ق/۷۶۹م و هنگامی که مرگ خود را نزدیک دید،

جورجس نام نبرده، و تمام استندهای وی در بخش درمانی الحاوی آمده است (از جمله: ۳۵/۱، ۶۰: بیماریهای مغزی و اعصاب و روان، ۲۴۰/۳-۲۴۲: ورم حلق، ۱۹۱/۸، ۲۵/۹: ترکیبات یک قرص و یک ضماد). رازی در یک مورد نیز (همان، ۸۴/۱۵) شیوه درمانی جورجس برای بیماریهای حاد را که خود نیز قبول داشته، به تفصیل یاد کرده است. سزگین (GAS, III/209) با تکیه بر عبارت «جورجس فی دیاپیلا» (رازی، همان، ۲۱۰/۱۰) کتابی با نام دیاپیلا به جورجس نسبت داده است، اما پیداست که رازی تنها می‌خواسته نظر وی درباره بیماری دیابت را یاد کند.

از میان شاگردان برجسته جورجس عیسی بن شهلافا، ابراهیم و سرجس نامدار بودند. عیسی نه از لحاظ علمی و نه از لحاظ اخلاقی با استاد قابل مقایسه نبود. در ۱۴۸ق جورجس که نخست می‌خواست دو شاگرد خود سرجس و ابراهیم را با خود ببرد، به ناچار سرجس را بگذاشت و عیسی را با خود برد تا در سری برای کارکنان بیمارستان فراهم نکند! عیسی در ۱۵۰ق به پیشنهاد استاد در زمره پزشکان دربار درآمد. وی پس از آنکه در ۱۵۲ق جانشین جورجس سالخورده شد، با سوءاستفاده از جایگاه خود نزد خلیفه، از ثروتمندان و به ویژه مقامات دینی مسیحیان باج‌خواهی کرد، تا آنکه منصور با آگاهی از این مسئله او را برکنار و تبعید کرد (ابن ابی اصیبه، ۱۲۴/۱-۱۲۵: قفطی، ۱۵۸-۱۶۰: ابن عبری، همانجا). قفطی (ص ۲۴۷-۲۴۸) با خلط میان وی و عیسی پسر چهاربخت (نک: ادامه مقاله)، برخی پژوهشگران معاصر را نیز به اشتباه انداخته است. پس از برکناری عیسی، به پیشنهاد جورجس، شاگرد دیگرش ابراهیم پزشک خلیفه شد و دست کم تا مرگ منصور در ۱۵۸ق پیوسته در این منصب بود (همو، ۱۵۸، ۲۴۸: ابن ابی اصیبه، همانجا). سرجس گویا در روزگار مهدی به بغداد رفت و دست کم در ۱۷۱ق/۷۸۷م از جمله پزشکان دربار هارون بود (همو، ۱۲۶/۱).

در همین روزگار پزشکی به نام خصیب از مردم بصره پس از آنکه در مان نادرست وی به مرگ محمد بن ابی‌العباس سفاح (برادرزاده منصور خلیفه) انجامید (۱۵۰ق) به زندان افتاد و در همان‌جا درگذشت (همو، ۱۴۸/۱). در تاریخ‌نامه‌های پزشکی درباره نام و کنیه ابن لجلاج، دیگر پزشک منصور، چیزی نیامده است و تنها گفته‌اند که وی با توجه به ناسازگاری آب و هوای حجاز با مزاج منصور عباسی مرگ وی پیش از رسیدن به مکه را به درستی پیش‌بینی کرد (همو، ۱۵۲/۱: قفطی، ۲۳۹). اما ابن سربیون (گ ۱۱۱۴) هنگام یاد کرد ترکیب «اقراص الزرانیخ» او را «ابو‌عباد بن لجلاج» می‌نامد. رازی در الحاوی ۶ بار تنها از «ابن لجلاج» (۲۴/۴، ۵۹، ۱۰۹/۵، ۱۰۶-۱۰۷، ۱۶۰، ۷۵/۲۳)، دو بار از کناش وی (۲۶۴/۱، ۱۶/۴) و یک بار نیز از «کناش ابی‌عباد اللجلاج» یاد کرده، و سپس همان مطلب را این بار به نقل از «ابن لجلاج» تکرار نموده است (همان، ۷۰/۲۳، ۷۵).

ابن ندیم (ص ۳۵۴-۳۵۵) اخبار مربوط به بختیشوع پسر جورجس و نوه‌اش بختیشوع بن جبرئیل را به یکی از این دو نسبت داده است.

قفطی نخست ضمن تکرار سخن ابن ندیم، به فعالیت بختیشوع فرزند جورجس در دربار ابوالعباس سفاح (روایتی به اصطلاح اصلاح شده از نظر صاعد، ۱۹۱) اشاره (با این حساب بختیشوع دست کم ۱۰۰ سال در خدمت خلفای عباسی بوده است)، و سپس تأکید کرده است که بختیشوع نه منصور را دید و نه سفاح را، و این پدرش بود که به خدمت منصور درآمد (ص ۱۰۰-۱۰۱).

گزارش طبری (۸۷/۸) درباره رسیدن «بختیشوع اکبر» از سوس (از توابع جندی‌شاپور) به نزد منصور نیز احتمالاً به جورجس مربوط است (نک: همانجا؛ ابن ابی اصیبه، ۱۲۵/۱). بختیشوع که برخلاف پدر در خدمت به خلیفگان بغداد شتاب داشت، پس از رفتن وی به بغداد به ریاست بیمارستان رسید؛ در خلافت مهدی (۱۶۹-۱۵۸ق) برای درمان هادی به بغداد رفت، اما به رغم موفقیت در کار خود، اندکی بعد با حسد ورزی ابوقریش عیسی، پزشک عرب دربار، و دسیسه خیزران همسر مهدی، به ناچار به جندی‌شاپور بازگشت. او در نخستین سال خلافت هارون (۱۷۱ق) به دعوت یحیی بن خالد به بغداد رفت و اندکی پیش از برافتادن برمکیان (۱۸۷ق) درگذشت. بختیشوع نیز کناشی نوشت که گویا به الکناش المختصر مشهور بود (همو، ۱۲۳/۱-۱۲۷: قفطی، ۱۰۱-۱۰۰، ۱۵۸-۱۶۰: ابن عبری، ۲۲۶: نیز گراف، III/110؛ اولمان، «پزشکی در اسلام»، 109، که اشارات ابن قتیبه در عیون، ۳۰۹/۱، ۱۰۳/۲، ۹۴/۴ به بختیشوع [بن جبرئیل] را به خطا مربوط به بختیشوع بن جورجس دانسته است).

رازی در الحاوی دست کم ۳۸ بار از «بختیشوع» (بدون هیچ توضیح دیگر) یاد می‌کند (مثلاً ۹۹/۱، ۷۹/۳، ۲۵۳/۴، ۴۱/۷، ۲۳۵، ۵۹/۸، ۲۶/۱۷) که به احتمال قوی مقصود همین بختیشوع است. این مطالب قاعدتاً از یک کناش نقل شده است، زیرا اگرچه در بخش پزشکی الحاوی گاه به نقل از بختیشوع به خواص برخی داروها اشاره شده، اما در بخش داروشناسی الحاوی هرگز نامی از وی به میان نیامده است و پیداست که مباحث درمانی مبحث اصلی، و خواص دارویی از مطالب فرعی کتاب بختیشوع بوده است. اگر بخواهیم ارجاع رازی (همان، ۶۵/۱۱-۶۶) به ششماهی بختیشوع را جدی بگیریم (باید توجه داشت که متن چایی الحاوی گاه بسیار مشوش است)، باید گفت که او نیز احتمالاً کتابی به شیوه شوسماهی خوز نوشته است. همچنین نظر سزگین (GAS, III/211) درباره یکی بودن بختیشوع و ایشوع/یشوع بخت که تنها در بخش چشم پزشکی الحاوی رازی از او یاد شده است (۱۱۱/۲، ۱۴۶، ۱۵۵، ۲۰۲، ۲۰۷)، درست به نظر نمی‌رسد.

در منابع به ابوقریش عیسی، پزشک دربار مهدی تا هارون، تشخیص‌هایی حیرت‌انگیز (از جمله تشخیص پسر بودن جنین در نخستین روزهای بارداری) نسبت داده‌اند؛ اما گویا وی تنها از داروها سررشته داشت و از شناخت بیماری و درمان آنها چیز چندانی نمی‌دانست و تنها با حمایت خیزران (مادر هادی و هارون) به کار خود ادامه می‌داد (ابن ابی اصیبه، ۱۲۶/۱، ۱۴۹-۱۵۲: قفطی، ۱۰۱، ۴۳۰-۴۳۰).

۲۲۵-۲۲۷؛ ابن عبری، ۲۲۶-۲۲۷؛ حنین، رساله‌های شمه ۱۳، ۱۷، ۴۳، ۱۰۸، ۱۱۰).

جبرئیل اگر چه از لحاظ قدرت، ثروت و شهرت از پدران خود بسیار فراتر رفته بود، اما از لحاظ حیثیت و اعتبار شغلی و اخلاق پزشکی هرگز به پای آنان نرسید. این معنی را می‌توان از استنادهای اندک رازی به وی (تنها ۸ بار) دریافت. سزگین با استناد به رازی (الحاوی، ۲۴۳/۱۰) کتاب ورم الخصى را به وی نسبت می‌دهد، اما در اینجا نیز منظور رازی نظر جبرئیل در این باره بوده است. بیرونی در الصیدنه بارها از نظرات داروشناسی به نام «جبرئیل» یاد می‌کند که به نظر می‌رسد همان جبرئیل بن بختیشوع باشد. از یکی از استنادها چنین برمی‌آید که وی حاشیه‌ای بر اثر داروشناسی اوریباسیوس یا بولس نوشته باشد (الصیدنه، ۱۴۳: فی متن کتاب بولس و اوریباسیوس و حواشی جبریل)، اما چون در اغلب موارد نام جبریل در کنار بولس یاد شده (همان، ۵۲، ۷۰، ۱۰۳، ۱۳۲، ۳۲۸، قس: ۲۸۵: اوریباسیوس و جبریل)، می‌توان گفت که او این حواشی را بر کتاب بولس نوشته است. این جبریل هر که بوده، از نامهای محلی ایرانی گیاهان آگاهی داشته است (برای نمونه، نک: همان، ۴۱؛ درباره اهمیت احتمالی مقاله فی العین منسوب به جبریل، نک: ۵۵، چشم پزشکی).

سهل مشهور به رین طبری (پدر پزشک مشهور ایرانی علی ابن رین) از بزرگان و دبیران مرو بود که شغل دیوانی را که در خانواده وی موروثی بود، رها کرد و برای خدمت به خلق به پزشکی پرداخت و به همین سبب به «رین» یا «ریان» که «سرور و معلم ما» معنی می‌دهد، مشهور شد (ابن رین، اللدین، ۹۸، ۱۸۹، فردوس، ۱۰۰۰، ۱). این عنوان در اغلب آثار تاریخ نگاران مسلمان به شکل‌های مختلف تصحیف شده است، به طور مثال ابن ندیم در حدود سال ۳۷۰ ق هجری نام بردن از علی، فرزند سهل، این عنوان را به تأکید «ریل» (یا شاید زیل) آورده است (ص ۲۵۴، ج فولکل، ۲۹۶). همچنین نام رین یا ریان بسیاری از محققان قدیم و جدید را بر آن داشت که این پدر و پسر را یهودی بدانند (مانند قفطی، ۱۸۷؛ و تکرار نظر قفطی توسط ابن ابی اصیبعه، ۳۰۸/۱-۳۰۹)؛ در حالی که علی ابن رین خود تأکید کرده که نخست پیرو آیین مسیح بوده، و بعدها با غور و تفکر در اندیشه‌های اسلامی و معانی قرآنی و نیز با راهنمایی و ترغیب خلیفه متوکل به اسلام گرویده است (اللدین، ۹۸-۹۹: «ومازلت و انا نصرانی...»، نیز ۲۱۰) و بیداست که پدرش سهل را نیز باید در شمار مسیحیان دانست. رین طبری نخستین معلم فرزند پرآوازه‌اش علی بود و این پسر در فردوس الحکمه بسیاری از دیدگاههای پزشکی و نسخه‌های درمانی پدر را نقل کرده است. در بسیاری از این نسخه‌ها طلسم، ورد و افسون نیز به کار رفته است.

سهل کوشج (کوسه) از پزشکان مسیحی مدرسه جندی شاپور، از مردم اهواز و پدر شاپور بن سهل بود. قفطی (ص ۱۹۶؛ نیز لکلر، I/111) اشتباهاً او را فرزند شاپور دانسته، و به همین سبب او را سهل بن شاپور این سهل نامیده است، در صورتی که در دیگر مآخذ دوره اسلامی به نام

۴۳۵؛ ابن عبری، همانجا؛ نیز لکلر، I/121).

ابوزکریا ماسویه خوزی (درباره این نسبت، نک: ابن ابی اصیبعه، ۱۷۸/۱؛ قفطی، ۳۸۷) پزشک نسطوری ایرانی، از داروسازان جندی شاپور و بعدها داروساز بیمارستان هارون و نیز چشم پزشک فضل بن ربیع بود. وی احتمالاً نخستین پزشکی بود که در دربار خلیفگان عباسی تنها به یک شاخه تخصصی پزشکی (چشم پزشکی) اشتغال داشت. دو فرزند وی میخائیل و یوحنا (مشهور به ابن ماسویه) نیز هر یک پزشکانی مشهور شدند. در مورد جایگاه علمی و چگونگی آمدن ماسویه به بغداد، دو روایت متفاوت وجود دارد (رهاوی، ۱۶۷-۱۶۹؛ ابن ابی اصیبعه، ۱۷۱/۱-۱۷۵، ۱۷۸؛ قفطی، ۳۲۸-۳۲۹، ۳۸۳-۳۸۴، ۳۸۷). ماسجویه جندی شاپوری پزشک، چشم‌پزشک و داروشناس مشهور ایرانی در اواخر سده ۲ ق می‌زیست. اگر یکی بودن او و ماسرجیس را درست پنداریم، باید عیسی بن ماسرجیس و ابوزید چهاربخت را دو فرزند وی دانست (ابن ابی اصیبعه، ۱۶۳/۱-۱۶۴، ۲۰۴؛ ابن جلجل، ۶۱؛ ابن عبری، ۱۹۲-۱۹۳؛ قفطی، ۳۲۵-۳۲۶؛ بیهقی، ابراهیم، ۴۲۵). شهرت ماسرجویه بیشتر در داروشناسی و نیز چشم پزشکی است. وی به کاربرد روان پزشکی در پزشکی توجه داشت، به طور مثال نگرستن در رنگ سبز را مفید می‌دانست و معتقد بود که صدای گوننده و موسیقی در تحت تأثیر قرار دادن شنونده نقشی مهم دارد (جاحظ، الحيوان، ۳۲۳/۳، ۱۹۲/۴، نیز ۲۷۵/۳؛ درباره طبع انواع شیر، ۲۲۱/۴-۲۲۲، ۳۶۴/۵). عوامل دخیل در خطرات نیش عقرب و کیفیت تأثیر آن).

جبرئیل دوم فرزند بختیشوع از نظر جایگاه اجتماعی برجسته‌ترین فرد خاندان بختیشوع بود. از ۱۷۰ ق/۷۸۶ م با رفتن پدرش به بغداد رئیس بیمارستان جندی شاپور شد. در ۱۷۵ ق/۷۹۱ م به سفارش پدر به عنوان پزشک شخصی جعفر بن یحیی بن خالد برمکی به بغداد فراخوانده شد. ظاهراً خاندان بختیشوع از این سال به بعد ریاست بیمارستان جندی شاپور را رها کردند و شخصی به نام دهشتک با یاری برادرزاده‌اش میخائیل «بی‌آنکه از سلطان درهمی دریافت کنند، تنها برای رضای خدا بیمارستان را اداره می‌کردند» (ابن ابی اصیبعه، ۱۷۲/۱؛ قفطی، ۳۸۳-۳۸۴؛ البته نام این دو در ضمن روایتی مشکوک درباره چگونگی آمدن خانواده ماسویه به بغداد یاد شده است).

جبرئیل پس از مرگ پدر، هم‌زمان با خدمت جعفر برمکی، به خلیفه نیز خدمت کرد. بعدها در دربار هارون به مقامی والا دست یافت و پس از گذراندن فراز و نشیب‌های بسیار سرانجام در ۲۱۳ ق/۸۲۸ م در اوج قدرت و اعتبار درگذشت. جبرئیل بخشی از ثروت افسانه‌ای و باور نکردنی خود را - که گویند همه را مدیون حرفه خود بود - به حمایت از مترجمان اختصاص داد. وی کاشف استعداد شگرف حنین بن اسحاق در ترجمه بود و با حمایت وی شماری از آثار پزشکی و منطقی از یونانی به سریانی (و نیز شاید برخی از پهلوی و سریانی به عربی) ترجمه شد (ابن ابی اصیبعه، ۱۲۷/۱-۱۳۸؛ قفطی، ۱۳۲-۱۴۶؛ جهشیاری، ۱۷۶).

۵۲/۱۹، ۵۵۳/۲۰). ابن سمجون در بخش‌های باقی مانده جامع الادیة المقردة بیش از ۳۷۰ بار از وی نام برده، و در یکی از این استنادها گفته است: مسیح بن حکم نخستین کسی است که به کاربرد ابریشم به صورت سوخته اشاره کرده، و آن را در «دواء المسک» به کار برده است و بسیاری از پزشکان بعدی از وی پیروی کرده‌اند (۱۷۳/۱-۱۷۴؛ ابن بیطار، ۷/۱؛ ابن سینا، ۳۲۶/۳، سطر ۱۰، که حریر سوخته را در دواء المسک به کار برده است). ابن سمجون هرگز واژه کناش را به کار نبرده، و مقصود وی از الجامع مسیح (۱۸۳/۱، ۲۱۷، ۲۳۳) همان کناش اوست. ابن بیطار نیز ۱۱۷ بار (ظاهراً بیشتر به واسطه ابن سمجون) به دیدگاه‌های وی اشاره کرده است. این استنادهای پرشمار نشانه آن است که بخش داروشناسی کناش مسیح، برخلاف دیگر کناشها، بسیار مفصل بوده است.

خانواده طیفوری یکی دیگر از خانواده‌های پزشکان ایرانی نژاد دربار عباسی بود؛ اما آنان از نظر خاستگاه، اعتبار علمی و جایگاه هرگز با دیگر خاندانهای دانشور ایرانی قابل مقایسه نبودند. سرآمد آنان عبدالله، در یکی از روستاهای گشگر زاده شد. نام عبدالله احتمالاً ترجمه نامی سریانی بوده است، زیرا تردیدی نیست که طیفوری و فرزندانش همگی مسیحی بوده‌اند. گذشته از این، شهر کسکر نیز یکی از مراکز کهن سریانی زبانان ایران بوده است. عبدالله از آنجا که نخست پزشک شخصی طیفور برادر یا یکی از موالی خیزران (مادر هادی و هارون) بود، طیفوری لقب گرفت. وی احتمالاً از اواخر حکومت مهدی (پیش از ۱۷۰ق) در زمره پزشکان درباری، و در ردیف ابوقریش عیسی و داوود بن سراپیون قرار گرفت و هنگام مرگ هادی بر بالین او حضور داشت (ابن ابی اصیبه، ۱۵۳/۱-۱۵۶؛ قفطی، ۲۱۸-۲۱۹؛ لکلر، I/119). فرزندش زکریا - که همچون وی طیفوری لقب داشت - هنگام لشکرکشی افشین برابر بابک (۲۲۰ق/۸۳۵م)، سریشک اردوگاه بود و به فرمان او، به شیوه‌ای جالب مدعیان داروشناسی را آزمود و برای آنان که از آزمون سربلند بیرون آمدند، جواز کار صادر کرد (ابن ابی اصیبه، ۱۵۷/۱؛ قفطی، ۱۸۷-۱۸۹؛ ابن عبری، ۲۴۴؛ لکلر، I/119-120).

اسرائیل فرزند زکریا نیز از پزشکان مشهور روزگار خود بود. وی در اواخر روزگار متوکل، پزشک شخصی وی، و سپس پزشک شخصی فتح بن خاقان بود. به احتمال قوی منظور طبری و ابن اثیر از ابن طیفوری که به روایتی در جریان مرگ منتصر در ۲۴۸ق مقصر قلمداد شده بود، همین اسرائیل بن زکریا بوده است (طبری، ۲۵۲/۹؛ ابن اثیر، الکامل، ۱۱۴/۷). به گفته ابن ندیم، چنین به سفارش طیفوری [دوم] چند اثر پزشکی را از [یونانی به سریانی] ترجمه کرد (ص ۳۵۵). اما از آناری که این خاندان احتمالاً از خود برجای گذارده‌اند، حتی نامی نیز به روزگار ما نرسیده است و دانشمندانی چون رازی، ابن سمجون و ابن بیطار، به رغم بهره‌گیری از منابع مختلف هرگز از پزشکان این خاندان

پدر سهل اشاره‌ای نشده است. به گفته ابن ابی اصیبه چون سهل ریشی انبوه داشت، به شوخی او را کوسه (کم ریش) لقب داده بودند. سهل در زمان محاصره بغداد توسط سپاهیان خراسان (۱۹۸ق)، پزشک شخصی هرثمه بن اعین، یکی از دوسردار مشهور مأمون بود و احتمالاً پس از ورود مأمون به بغداد در ۲۰۴ق به خدمت او درآمد و در ۲۱۸ق/۸۳۳م چند ماهی پیش از مرگ مأمون درگذشت. گفته‌اند که وی به لحاظ داشتن لهجه خوزستانی در سخن گفتن به پای کسانی چون زکریا طیفوری، ابن ماسویه و امثال آنان نمی‌رسید، اما در درمان بیماریها کمتر از آنان نبود. از میان ۳ فرزند سهل، شاپور به شهرتی کم‌مانند رسید (قفطی، ۱۹۶-۱۹۷؛ ابن ابی اصیبه، ۱۶۰/۸؛ نیز لکلر، I/111-112).

سلمویه فرزند بنان از سریانی زبانان جندی شاپور و از منتقدان برجسته ابن ماسویه بود. معتصم پس از رسیدن به خلافت در ۲۱۸ق بی‌درنگ او را که از جمله پزشکان دربار بود، به عنوان پزشک شخصی خود برگزید و همواره او را بزرگ می‌داشت. سلمویه در ۲۲۵ق/۸۴۰م درگذشت و معتصم نیز تنها ۲۰ ماه پس از وی دوام آورد؛ زیرا به گفته حنین به اسحاق، ابن ماسویه از شیوه‌ای که سلمویه برای حفظ تندرستی معتصم در پیش گرفته بود، پیروی نکرد. حنین در رساله الی علی بن یحیی (رساله ۵) هوش، دقت و توانایی علمی او را ستوده، و اسحاق ابن حنین، به نقل از پدر، سلمویه را داناترین مردم روزگار خود به حرفه پزشکی بر شمرده است (نک: جاحظ، الحيوان، ۵۴/۱، ۲۴۶، ۱۲۳/۴-۱۲۴؛ نظر سلمویه، ابن ماسویه و بختیشوع بن جبیریل درباره کیفیت تأثیر یاد زهر بر نیش مار و ۳۶۴/۵؛ نظر ابن ۳ درباره تأثیر مالیدن مگس بر جای زنبور گزیدگی!؛ نیز ابن قتیبه، عیون، ۱۰۳/۲؛ ابن ندیم، همانجا؛ قفطی، ۲۰۷-۲۰۸؛ ابن ابی اصیبه، ۱۶۴/۸-۱۶۹؛ ابن عبری، ۲۴۳-۲۴۴؛ نیز لکلر، I/118؛ مایر هوف، «پرتوی نو...»، 718؛ سارتن، 573-574، I/547). گویا آثار وی همگی درباره داروشناسی و داروسازی بوده‌اند. رازی دویار در بخش درمانی، و ۱۳ بار در بخش داروشناسی الحاوی از وی یاد کرده است (مثلاً ۲۷/۹، ۳۲۶/۱۹، ۴۴۱/۲۰-۴۴۲/۲۱، ۶۰۲/۲۱). برخی داروهای مرکب نیز به نام سلمویه مشهور شد (ابن سراپیون، گ ۱۳۲ ب، گ ۱۵۷ ب؛ قس: ابن سینا، ۳۴۹/۳، ۳۶۸، ۳۹۵، که یقیناً به واسطه ابن سراپیون از سلمویه نقل کرده است). همچنین حنین به سفارش سلمویه ۱۳ اثر جالینوس و احتمالاً چند اثر یونانی دیگر را به سریانی درآورد (حنین، رساله‌های ۵، ۶، ۲۰، ۴۱، ۴۵، ۴۹، ۵۳، ۶۲، ۷۴، ۹۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۲).

عیسی بن حکم دمشق مشهور به مسیح، پزشکی برجسته بود که به گفته یوسف بن ابراهیم در ۲۲۵ق در دمشق می‌زیست. پدر بزرگ و پدر وی نیز پزشک بودند. مسیح کناشی نوشت که شهرت بسیار یافت (ابن ندیم، ۳۵۵؛ ابن ابی اصیبه، ۱۱۹/۱-۱۲۱؛ قفطی، ۱۷۸-۱۸۰، ۲۴۹-۲۵۰). رازی دست کم ۱۰۸ بار در الحاوی به مسیح، و بارها به صراحت از کناش مشهور وی یاد کرده است (مثلاً ۲۷/۲، ۴۸، ۸۵، ۱۱۲، ۱۵۱،

قفطی، ۳۲۸-۳۲۹، ۳۸۰-۳۹۱؛ ابن عبری، ۲۲۷-۲۲۸؛ نیز ابن قتیبه، تأویل...، ۲۱۶؛ فایده خرنجنگ برای مارگزیده؛ ذهبی، ۶۵۲/۸۰؛ نیز ابن جوزی، ۱۷۳/۸۱؛ ستایش از مقام علمی وی؛ ابن اثیر، الکامل، ۴۳۱/۶؛ نیز ابن عدیم، ۴۶۹۴/۸۰؛ حضور بر بستر مرگ مأمون؛ ابن ابی یعلی، ۱۱۱/۸-۱۱۲؛ نیز ابونعیم، ۲۱۰/۹؛ ذهبی، ۲۷۱/۸۱؛ حضور بر بالین احمد بن حنبل به هنگام مرگ او در ۲۴۱ق؛ برای آگاهی از نظریات پژوهشگران درباره اهمیت آثار وی، نک: ووستنفلد، 23؛ لکلر، 111-105/1؛ براون، 37؛ مایهوف، «پرتوی نو»، 717؛ سارتن، I/547، 574؛ گراف، II/113-114؛ اولمان، «پزشکی در اسلام»، (112-115). البته نباید او را با یک یا شاید دو پزشک دیگر، مشهور به ماسویه یا ابن ماسویه اشتباه کرد (لکلر، I/504-507). همچنین در نسخ جایی بلدان یاقوت (ذیل جرمین) نام «یحیی بن ماسویه» در شمار راویان آمده، اما این نام تصحیف یحیی بن ساسویه است که در کتب رجالی بارها از وی یاد شده است (مثلاً سمعانی، ۴۷/۲؛ ابن اثیر، اللباب، ۲۷۳/۸).

آثار ابن ماسویه در کنار آثار جالینوس و دیوسکوریدس از مهم‌ترین مآخذ رازی به شمار می‌روند. رازی تنها در الحاوی نزدیک به هزار بار به آثار مختلف ابن ماسویه استناد کرده که از این لحاظ در میان پزشکان دوره اسلامی بی‌مانند است. اعتماد این پزشک نامدار به آثار ابن ماسویه خود دلیلی محکم بر چیره‌دستی این پزشک تواند بود. ابن ماسویه در بسیاری از شاخه‌های علوم پزشکی آثار مهمی نوشت که برخی از آنها نخستین اثر تألیف شده در آن شاخه به شمار می‌روند (درباره برخی از آنها، نک: ه، د، چشم‌پزشکی، داروشناسی و داروسازی، ابدال الادویه... و تشریح). وی در مورد بسیاری از بیماری‌های مشهور، به ویژه بیماری‌های عصبی و روانی همچون مالیخولیا، سدر و دوار، جذام و... تک‌نگاری‌های داشته است که متأسفانه بسیاری از آنها از میان رفته‌اند و تنها به واسطه استنادهای ارزشمند رازی در الحاوی می‌توان به بخش‌هایی از آن دسترسی داشت (مثلاً نک: ۵۷/۸-۶۰؛ السدر و الدوار، نیز ۲۲۹/۸۱؛ کتاب فی وجع المفاصل؛ برای اهمیت تک‌نگاری‌های وی درباره بیماری‌های روانی، نک: ه، د، کتاب النوادر الطبیة یا الفصول الحکمیة و النوادر الطبیة مشتمل بر ۱۳۲ اندرز طبی، فلسفی و اخلاقی که به تقلید از کتاب فصول یقراط و خطاب به حنین بن اسحاق (به قصد پوزش خواهی) نوشته شده است (ابن ماسویه، ۳-۱). کستانتین آفریکانوس (د ۱۰۸۷م)، منتحل مشهور آن را به لاتینی ترجمه کرده که معمولاً با عنوان «فصول یوحنا دمشقی»^۱ منتشر شده است. کتاب الحمیات ابن ماسویه احتمالاً کهن‌ترین تک‌نگاری دوره اسلامی درباره تبه‌هاست که به دست ما رسیده؛ رازی بارها در الحاوی بدان استناد کرده (مثلاً ۹۰/۳-۹۱، ۲۰۲/۶، ۱۵۱/۷، ۳۲/۸۴، ۶۸/۱۶)، و پتروس اسپانیایی آن را به لاتینی تفسیر کرده است.^۲ پژوهش‌های ابن ماسویه در زمینه

یاد نکرده‌اند و این مسئله نیز می‌تواند نشان از جایگاه علمی پایین این خاندان داشته باشد.

عیسی بن ماسه (مشهور به ابن ماسه)، پزشک و داروشناس برجسته‌ای بود که درباره وی آگاهی اندکی در دست است (نک: ابن ندیم، ۳۵۴؛ قفطی، ۲۴۶؛ ابن ابی اصیبه، ۱۸۴/۸). ابوالفرج عبدالله بن طیب نکات مهم کتاب الجماع وی را گلچین کرده (نمرة کلام لعیسی بن ماسه فی الجماع و ما یتعلق به) که هر دو در دست است. آثار وی درباره گرمابه و فصد و حجامت نیز به دست ما رسیده است. ابن ابی اصیبه نیز از کتاب من لایحضره طیب، و کتاب الرؤیا (درباره علل ناباروری زنان!) یاد می‌کند. شگفت آنکه موضوع همه استنادهای پر شمار پزشکی چون رازی، ابن سمجون، بیرونی و ابن بیطار به ابن ماسه، خواص داروهاست، در حالی که هیچ یک از آثار یاد شده به داروشناسی مربوط نمی‌شود. ابن سمجون که بیش از ۴۰۰ بار از وی نام برده است، غالباً وی را «عیسی بن ماسه بصری» یا فقط بصری می‌نامد (مثلاً ۸۸، ۵۵/۸). ابن بیطار که دست کم ۷۴ بار به وی استناد کرده، ذیل حرم (اسفند) به نقل از وی گفته است: «هنگامی که در بیمارستان مرو بودیم از آن برای... بهره می‌بردیم» (۱۵/۲؛ قس: ابن سمجون، ۱۱۱/۸، که هنگام نقل همین سخنان، عبارت کلیدی «فی بیمارستان مرو» را نیاورده است). وی ذیل سلخ الحیة، کشنج، مرمر و ورس نیز او را ابن ماسه بصری می‌نامد (۲۸/۳، ۷۱/۴، ۱۵۳، ۱۹۱). رازی نیز که در الحاوی ۱۰۸ بار از او یاد کرده، ذیل قناء سخنش را چنین آورده است: «ما خیار را برای درمان سردرد مشهوره بیضه به کار می‌بردیم» (۲۹۳/۲۱). از طرفی رهاوی بارها در ادب الطیب حکایاتی درباره پزشکان دربار مأمون از وی نقل می‌کند (برای نمونه، نک: ه، د، ابن ماسویه). بر پایه این نشانه‌های اندک می‌توان گفت که ابن ماسه احتمالاً از مردم بصره بوده است و در روزگاری که مأمون در مرو اقامت داشته (بیش از ۲۰۴ق)، در بیمارستان این شهر کار می‌کرده، و سپس همراه وی به بغداد آمده است.

یوحنا فرزند ماسویه داروساز مشهور به ابن ماسویه، یکی از پرآوازه‌ترین پزشکان مدرسه جندی شاپور در دوره اسلامی بود. وی در ۲۴۳ق/۸۵۷م درگذشت و اگر روایت لئون افریقی درباره مرگ ابن ماسویه در ۸۰ سالگی (قمری یا شمسی؟) را درست بپنداریم، تولد وی باید در حدود سالهای ۱۶۰-۱۶۳ق باشد. ابن ماسویه احتمالاً از روزگار هارون تا آخرین سالهای خلافت متوکل همواره از پزشکان برجسته دربار بود. وی با بیشتر پزشکان برجسته معاصر خود، همچون جبرئیل بن بختیشوع، سلمویه و خانواده طیفوری اختلاف داشت و حتی حنین بن اسحاق را که در نوجوانی شاگرد وی بود، از خود راند، اما بعدها با وی از در دوستی درآمد (ابن ندیم، ۳۵۴، ج فلوکل، ۲۹۵-۲۹۶؛ رهاوی، ۱۶۷-۱۶۹؛ ابن جلجل، ۶۵-۶۶؛ ابن ابی اصیبه، ۱۷۱/۸-۱۸۳؛

1. *Aphorismi Johannis Damasceni.*

2. *Petrus Hispanus, De Febris.*

جنین‌شناسی نیز قابل توجه است (نک: وایسر، «جنین‌شناسی...»، 22-29، «رساله یوحنا...»، 131-114). از میان آثار مهم وی - که امروزه در دست نیستند - می‌توان به محنة الاطباء، از کهن‌ترین آثار دوره اسلامی درباره آزمایش پزشکان (برای نقل قولهایی از آن، نک: رازی، همان، ۳۸/۱۷، ۳۹-۸۶/۱۹؛ ابن‌سمنون، ۱۳۵/۸، ۷۴/۳؛ محنة الطیب (و جامع الطب مما اجتمع علیه اطباء فارس و الروم یا به اختصار الجامع (رازی، همان، مثلاً ۱۷۵/۵، ۲۵۵/۶، ۱۷، ۶۸/۸، ۱۲۰/۱۲؛ نیز بیرونی، الصیدنة، ۴۵۴) اشاره کرد.

ابن‌ماسویه در پیشبرد نهضت ترجمه نقش مهمی داشت. حنین بن اسحاق و حبیب اعسم به درخواست وی، ۴ کتاب جالینوس را که پیش‌تر توسط خود حنین به عربی ترجمه (یا ترجمه عربی آن مقابله و اصلاح) شده بود، به سریانی برگرداندند (حنین، رساله‌های ش‌م ۳۶، ۷، ۳۸، ۱۱۹) و حنین ۹ اثر دیگر جالینوس (یا منسوب به وی) و احتمالاً آثاری دیگر را برای یوحنا از یونانی به سریانی ترجمه (یا ترجمه‌های قبلی را اصلاح) کرد (رساله‌های ش‌م ۱۶، ۱۸، ۲۶، ۲۴، ۳۴، ۳۵، ۵۳، ۷۹، ۷۵).

میخائیل، دیگر فرزند ماسویه بیشتر به دلیل احتیاط بیش از اندازه در پزشکی مشهور بود، زیرا وی هیچ دارویی را به کار نمی‌برد، مگر آنکه پیش از آن دست کم ۲۰۰ سال استفاده شده بود. البته وی از نظر شهرت و مهارت در پزشکی هرگز با برادر خود یوحنا قابل مقایسه نبود. میخائیل از پزشکان مورد اعتماد مأمون بود (ابن‌ابی‌اصیبه، ۱۲۸/۱، ۱۳۵، ۱۸۳-۱۸۴؛ قفطی، ۱۴۱-۱۴۲، ۳۲۸-۳۳۰). شاپور بن سهل فرزند سهل کوسج از دو برادر دیگر (خداوهیه و یوحنا) به مراتب مشهورتر بود. وی دوران کودکی را در بغداد گذراند و پزشکی را نزد پدر فرا گرفت. گویا در روزگار متوکل در دربار او جایگاهی بلند داشت. با این همه، بغداد را رها کرد و به جندی‌شاپور رفت و ریاست بیمارستان این شهر را برعهده گرفت و در آنجا به درمان بیماران و تألیف اثر مشهورش، الاقربا دین الکبیر، نخستین اثر جامع داروسازی در دوره اسلامی (در این باره، نک: حمارنه، 260-247) مشغول شد و در ۲۵۵ق/ ۸۶۹م در آنجا درگذشت. وی افزون بر این قرا با دین، آثار دیگری نیز در داروسازی و داروشناسی، ردیه‌ای بر یکی از آثار حنین بن اسحاق، و گفتاری درباره خواب و بیداری نوشت (ابن‌ندیم، ۳۵۵؛ ابن‌ابی‌اصیبه، ۱۶۱/۱؛ قفطی، ۲۰۷؛ ابن‌عبری، ۲۵۵؛ نیز ووستنفلد، 25؛ لکلر، I/112؛ سارتن، I/608؛ نیز هـ، داروشناسی و داروسازی).

از وضعیت بیمارستان جندی‌شاپور پس از درگذشت شاپور آگاهی چندانی در دست نیست و به نظر می‌رسد که حیات علمی این بیمارستان، اندکی پس از مرگ شاپور و پس از ۳ قرن بی‌توجهی دستگاه حکومتی و مهاجرت فرهیختگان آن به بغداد، سرانجام به پایان رسید.

بختیشوع سوم فرزند جبرئیل دوم در ۲۱۳ق/ ۸۲۸م و پس از مرگ پدر، جانشین وی شد و همچون او از توجه ویژه خلیفگان عباسی برخوردار گشت. عجیب آنکه محمد بن عبدالملک زیات، وزیر دانش

دوست عباسیان، با او سخت دشمنی می‌ورزید و سرانجام در ۲۳۰ق و اتق (خلافت: ۲۲۷-۲۳۲ق) را به مصادره همه داراییهای بختیشوع و تبعید وی به جندی‌شاپور واداشت. با مرگ و اتق در ۲۳۲ق و خلافت متوکل، بختیشوع به بهترین و یاشکوه‌ترین دوران زندگی خود رسید؛ اما متوکل نیز در آخرین سال خلافت خود، او را به بحرین تبعید، و دارایی خیره‌کننده وی را مصادره کرد. بختیشوع پس از مرگ متوکل بار دیگر دارایی و جایگاه از دست رفته را به دست آورد و سرانجام در ۲۵۶ق/ ۸۷۰م و در حالی که بحران سیاسی بغداد به اوج خود رسیده بود، درگذشت. پس از مرگ بختیشوع دولتمردان بر سر تصاحب دارایی افسانه‌ای وی به رقابت برخاستند و چیزی برای پسرش عبیدالله و ۳ دخترش - که ظاهراً همگی صغیر بودند - باقی نگذاشتند. عبیدالله نیز که ظاهراً هنگام مرگ پدر چند سالی بیشتر نداشت، نتوانست به حرفه پزشکی وارد شود و بعدها به اعتبار شهرت پدر شغلی دیوانی برعهده گرفت. بختیشوع بخشی از ثروت هنگفت خود را صرف حمایت از مترجمان کرد (ابن‌قتیبه، عیون، ۱۰۴-۱۰۳/۲، ۳۰۹/۱، ۱۰۴-۹۴/۴؛ ابن‌ابی‌اصیبه، ۱۳۸/۱-۱۳۴؛ قفطی، ۱۰۲-۱۰۴؛ لکلر، I/102-103؛ حنین، رساله‌های ش‌م ۲، ۱۱، ۱۴، جم).

عیسی و چهار بخت (صهاریخت) دو فرزند ماسرجیس، به احتمال قوی همان ماسرجویه مسیحی بودند. عیسی دو کتاب *الاولان و الروائح و الطعوم* را تألیف کرد که امروزه نشانی از آنها در دست نیست. گویا وی در ترجمه برخی آثار پزشکی از سریانی به عربی دست داشت (ابن‌ندیم، ۳۵۵؛ ابن‌ابی‌اصیبه، ۲۰۴/۱؛ قفطی، ۲۴۷). چهاربخت کنناش جورجس را از متن سریانی (قاعدتاً پیش از آنکه حنین آن را به عربی ترجمه کند) به عربی «تفسیر» (= ترجمه و شرح)، و این تفسیر را به فرزندش عیسی تقدیم کرد. ابوریحان بیرونی از آنچه چهاربخت به کنناش جورجس افزوده، بهره فراوان برده، در حالی که از روایت اصلی کنناش فقط یک بار بهره گرفته است، زیرا بیرونی به فواید درمانی داروها (از مباحث اصلی هر کنناش) کاری نداشته، ولی معادلهایی که چهاربخت برای واژگان جورجس یاد کرده، سخت به کار ابوریحان می‌آمده است. چهاربخت همچون دیگر جندی‌شاپوریان بر اصطلاحات پزشکی و داروشناسی سریانی و فارسی و حتی گوشه‌های مختلف فارسی تسلط داشته است. بیرونی گدگاه نام محلی ایرانی برخی گیاهان را از تفسیر چهاربخت نقل کرده است (الصیدنة، مثلاً ۴۵، ۶۰، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۵۰، ۴۲۰) و گاه به رغم جست و جوی بسیار در منابع چیزی جز نظرات چهاربخت نیافته است (همان، ۲۵۲، ۴۶۳، ۵۳۹، ۵۸۱، ۵۸۶).

از میان آثار پزشکی یعقوب بن اسحاق کندی (ابن‌جلجل، ۷۳-۷۴؛ ابن‌ابی‌اصیبه، ۲۱۱/۱-۲۱۲) بسیاری از بین رفته است و آثار بر جای مانده نیز چنان که باید و شاید بررسی نشده‌اند. رازی در *الحاوی* بارها به اختیارات و گاه به دیگر آثار وی استناد کرده است (از جمله: ۲۵۸/۱).

ترجمه‌های عربی حنین و شاگردانش از آثار جالینوس بهره نگرفته، بلکه از دیدگاه‌های این پزشک یونانی به واسطه ترجمه‌های سریانی آثار او آگاهی یافته، و سپس خود وی آن مطالب را به صورت آزاد به عربی ترجمه کرده است. مطالبی که ابن رین درباره چشم پزشکی آورده، از لحاظ تاریخ پزشکی حائز اهمیت است، زیرا ظاهراً او نیز از کتاب سریانی مجهول المؤلفی که پیش از این در شمار مآخذ ابن‌ماسویه از آن یاد شد، بهره برده است. مایهوف این احتمال را مطرح کرده است که شاید بیشتر نقل قول‌های ابن رین از پزشکان یونانی به واسطه همین کتاب باشد. ابن رین در *فردوس الحکمة* علاوه بر مباحث معمول در سایر کتابها، مطالب بسیاری درباره حکمت طبیعی، تاریخ تکامل، گیاهان شناسی، نجوم، هواشناسی، بوم‌شناسی و آثار علوی، فیزیولوژی و روان‌شناسی آورده است. مؤلف به تشریح بسیار کم توجه کرده، و به جراحی نیز اصلاً نپرداخته است. وی بیشتر به حکایتهایی درباره اختلال حواسهای نادر، مسمومیتها و مصونیت‌های نادر در برابر برخی سموم و گزارشهای جالب و عجیبی از این دست می‌پردازد و گه‌گاه بیش از آنکه شایسته پزشکی بزرگ باشد، به روشهای آمیخته به سحر و جادو اهمیت می‌دهد. در نتیجه مایهوف مجموعاً اثر وی را فاقد ارزش علمی قابل توجه دانسته است. به نظر وی علی ابن رین هرگز تجربه مهمی در پزشکی نداشته، و اثر وی را باید بیشتر یک اثر ادبی دانست (یعنی چیزی شبیه به کتاب *الحيوان* جاحظ)، و *فردوس الحکمة* را حتی با آثار حنین بن اسحاق و شاگردانش نمی‌توان مقایسه کرد، چه رسد به آثاری که بعدها رازی، اهوازی، ابوالحسن طبری و ابن‌سینا نوشتند (مایهوف، «علی بن رین»، 64-60).

بررسی کتاب *فردوس الحکمة* نشان از آن دارد که گرچه مایهوف در انتقاد از ابن رین تا حدی زیاده‌روی کرده، اما نظر وی دست کم درباره بخش بیماریهای رحم و آبستنی درست است. ابن رین طبری در این بخش از *فردوس الحکمة* تقریباً در

اخراج نفسی من المحبس

ب	ط	د
ز	ه	ج
و	ا	ح

ولتؤملنی ایرادک

همه شیوه‌های درمانی به سحر، جادو و طلسمهای مختلفی که در اغلب آنها آیاتی از زبور داوود به کار رفته است، متوسل می‌شود. در یکی از این موارد وی به نقل از پدر خود کاربرد طلسم «بدوح» را که در حاشیه آن عبارات «اخراج نفسی من المحبس، لاسکر لاسمک، و لتؤملنی ایرادک، اذ انت کافیتی» (ظاهراً ترجمه عربی دو آیه از زبور داوود) نوشته شده، برای درمان سخت‌زایی نوزاد بسیار شگفت‌انگیز دانسته است (نک: ص 276-285، به ویژه 280: «وقد کان یکتب ابی لعسر الولاد شیئاً عجیباً...»، نیز 500، که خواندن برخی اوراد را ضمن ساختن مرهمی ضروری دانسته است).

البته این نکته را نباید فراموش کرد که بخش آبستنی و زایمان اغلب

نیز 90/15، نیز 250/11: رسالة فی التقرس مع وجع المعدة؛ قس: GAS، III/247، که نامش ناقص آمده است؛ نیز رازی، همان، 77/6: کتاب فی انجذاب الاخلاط، که در GAS نیامده است). شاگردش احمد بن طیب سرخسی (م 8) نیز به پزشکی توجه داشت، اما آثار پزشکی وی نیز به دست ما نرسیده است.

حنین بن اسحاق برجسته‌ترین و چیره‌دست‌ترین مترجم آثار پزشکی در دوره اسلامی، از پروردگان مکتب جندی شاپور، و در نوجوانی شاگرد ابن‌ماسویه بود. این مترجم با حمایت دانشمندان ایرانی همچون ابن‌ماسویه، خاندان بختیشوع و سلمویه بسیاری از آثار پزشکی را از یونانی به سریانی ترجمه کرد؛ سپس او یا شاگردانش همین ترجمه‌های سریانی را بار دیگر با حمایت بنی موسی (م 8) به عربی درآوردند. حنین آثار مهمی نیز در چشم پزشکی داشته است. فرزندش اسحاق و خواهرزاده‌اش حبیب نیز در ترجمه آثار پزشکی دست داشتند (ابن ندیم، 352-353، 355، ج فلوگل، 294، 297، قفطی، 171-177؛ ابن ابی اصیبه، 184/1-20؛ ابن عیری، 249-251؛ نیز نک: لکلر، I/139-152؛ اولمان، «پزشکی در اسلام»، 119-115).

علی ابن رین طبری پزشک پر آوازه ایرانی، فرزند سهل مشهور به رین طبری بود. صدیقی (ص 6-7)، مصحح کتاب ابن رین، بر آن است که وی احتمالاً در حدود سال 60ق در مرو زاده شده است، اما مایهوف («علی بن رین...»، 48) تولد وی را حدود سال 90ق می‌داند. وی پزشکی را نخست نزد پدرش آموخت (ابن رین، *فردوس*، 8، در بسیاری از مواضع این کتاب نیز نسخه‌ها و داروهای مرکب ساخته پدرش را نقل کرده است) و سپس با بهره‌گیری از آثار پزشکان یونانی و احتمالاً پزشکان ایرانی و سریانی زبان جندی شاپور در این کار ورزیده شد. در جوانی به شغل دبیری مازیار بن قارن مشغول بود و در این کار شهرتی بسیار یافت. پس از شکست و کشته‌شدن مازیار در 224 یا 227ق؟ به سامرا - که در آن روزگار مرکز خلافت بود - رفت و معتصم عباسی با احترام فراوان او را پذیرفت. اعتبار علی ابن رین در روزگار متوکل به اوج خود رسید. ادوارد براون وی را به همراه رازی، علی بن عباس مجوسی اهوازی و ابن سینا، برجسته‌ترین پزشکان اسلام برشمرده است. برجسته‌ترین اثر علی ابن رین در پزشکی کتاب *فردوس الحکمة* است (ابن ندیم، 354؛ برای تحلیل مختصر *فردوس الحکمة*، نک: مایهوف، «فردوس الحکمة...»، 54-6؛ براون، 44-37؛ نیز ووستنفلد، 21؛ لکلر، I/290، 292-293؛ سارتن، I/546-547، 574ff.).

ابن رین در *فردوس الحکمة* از آثار دانشمندان کهن یونانی همچون بقراط، جالینوس و ارسطو، و نیز اسکندر افرویدیسی، و همچنین از آرخینگنس، مانگوس حمصی، استفان اسکندرانی، از آثار هندی و سرانجام از پزشکان سریانی زبان و عربی نویس متأخر همچون ماسرجویه (احتمالاً ماسرجویه جندی شاپوری)، ابن‌ماسویه و حنین بن اسحاق و نیز بارها از نظریات پدر خود رین طبری بهره‌گرفته است. به نظر مایهوف، ابن رین همچون معاصر مسن‌تر خود ابن‌ماسویه، از

این سرابیون تنها به مواضعی که از وی نام برده است، خلاصه نمی‌شود. چه، وی خود به صراحت گفته است که تنها در نقل نظریه‌ای که خود نیازمده، مأخذ خود را یاد کرده است (نک: ص ۵۸۷).

ابن سینا تقریباً یک سوم از کتاب پنجم القانون خود را از روی مقاله هفتم الکناش الصغیر رونویسی کرده، و یقیناً در جایهای دیگر نیز به این کتاب توجه داشته، اما تنها چند بار از وی نام برده است. سیداسماعیل جرجانی نیز در آثار خود بارها از آثار ابن سرابیون بهره برده، و چند بار نیز از وی نام برده است. ابومنصور موفق هروی در الابنیه چندین بار به طور مستقیم و با ذکر نام «یوحنا» (که گاه با ابن ماسویه اشتباه شده) از کتاب ابن سرابیون بهره برده، و بارها نیز به واسطه القانون ابن سینا (و طبعاً بدون اشاره به مؤلف اصلی، یعنی ابن سرابیون) از مطالب الکناش الصغیر استفاده کرده است. دو داروشناس برجسته اندلسی یعنی غاقتی و ابن بیطار نیز بارها و بارها از بخش داروشناسی الکناش الکبیر و الکناش الصغیر (که چندان مفصل نیز نبوده) بهره برده، و از ابن سرابیون نیز نام برده‌اند. پزشکان و داروشناسان دیگری همچون ابوریحان در الصيدنه، فلانسی در قرابادین و ... به آثار ابن سرابیون توجه داشته‌اند. در واقع می‌توان گفت که گرچه ابن سرابیون امروزه حتی در میان پژوهشگران تاریخ پزشکی شهرت چندانی ندارد، اما در دوره اسلامی، شهرت و اعتبار وی چندان کمتر از رازی، ابن سینا و اهواری نبوده است؛ نیز به جرأت می‌توان گفت که ابن سرابیون از نظر تأثیرگذاری بر پزشکان اروپای سده‌های میانه، پس از ابن سینا، رازی و علی بن عباس مجوسی اهواری در ردیف چهارم قرار دارد. بهترین شاهد بر این مدعا دو ترجمه عربی به لاتینی و دو ترجمه لاتینی به عبری، و از آن مهم‌تر چاپ پی در پی ترجمه‌های لاتین الکناش الصغیر اوست. گرادوس کرمونایی (۱۱۱۴-۱۱۸۷م)، مترجم بزرگ آثار عربی به لاتینی و آندریاس آلیاگوس (بین سالهای ۱۴۸۷-۱۵۱۷م) که هر دو القانون ابن سینا را به لاتینی ترجمه کرده‌اند، از این کتاب نیز یک ترجمه لاتینی فراهم آوردند. اما محققان گفته‌اند که ترجمه آلیاگوس در واقع روایت تصحیح شده ترجمه گرادوس است. ترجمه گرادوس نخستین بار در ۱۴۷۹م (یعنی حتی زودتر از نخستین چاپ القانون ابن سینا) در ونیز، و سپس بارها و بارها در نقاط مختلف اروپا چاپ شد. در واقع از میان آثار دوره اسلامی تنها القانون ابن سینا از لحاظ شمار چاپ متن لاتینی با الکناش الصغیر قابل مقایسه است. ترجمه آلیاگوس نیز نخستین بار در ۱۵۵۰م در ونیز چاپ شد، اما به رغم آنکه از ترجمه گرادوس بهتر بود، شهرت چندانی نیافت. موسی بن مصلیح و یوآنس کرمونایی نیز هر یک ترجمه لاتینی گرادوس را به زبان عبری ترجمه کرده‌اند (داک، ۲۳۳/۳-۲۴۴).

ثابت بن قره (د ۲۸۸ق/۹۰۱م)، همچون حنین مترجمی زبردست بود، اما ترجمه‌های پزشکی حنین، رواج بیشتری داشت. او آثاری نیز در این زمینه تألیف کرده است (ابن ندیم، ۳۳۱: قفطی، ۱۱۵-۱۲۰؛ ابن ابی اصیبعه، ۱/۲۱۵-۲۲۰). ابوالحسن ثابت بن سنان بن ثابت بن قره،

آثار پزشکی کهن، مشحون از نسخه‌هایی این چنین است. بخش آخر فردوس الحکمه نیز که به گزیده‌ای از پزشکی هندی اختصاص یافته، از لحاظ تاریخ پزشکی اهمیت فراوان دارد. زیگل به هنگام بحث درباره استفاده علی ابن رین از مأخذ هندی، درباره اینکه آیا او از ترجمه‌های سریانی/پهلوی بهره برده، یا خود سنسکریت می‌دانسته، تردید کرده است، اما مایهوف تأکید می‌کند که وی بدون شک از ترجمه‌هایی که در روزگار برمیگان از آثار هندی فراهم آمد، بهره برده است (مایهوف، همان، ۶۴). به رغم انتقادهای فراوان مایهوف از ابن رین، دیدگاه‌های وی و به ویژه مطالبی که او از پزشکان هندی نقل کرده، یکی از مأخذ رازی در الحاوی است (مثلاً نک: ۱۵۵/۵؛ ابن رین، همان، ۱۳۹، ۱۸۱، ۲۱۴). ابن بیطار نیز به کتاب فردوس الحکمه و به ویژه بخش پایانی آن توجه بسیار داشته است. اما جالب آنکه ابن سینا در القانون هرگز از این کتاب مشهور یاد نکرده، هر چند که بعید است از آن بهره نبرده باشد. آثار ابن رین در داروشناسی و داروسازی نیز اهمیتی ویژه دارند. ابن سمجون دست کم ۲۰۰ بار به او استناد می‌کند و ۲۷ بار نیز مأخذ خود را کتاب الجوهره برمی‌شمارد که شاید همان کناش الحضرة باشد. در ۱۴ مورد واضح است که ابن سمجون دست کم از دو کتاب وی بهره برده است (نک: ۱/۱۱۵، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۶۴، ۲۰۵، ۲۹۹، ۳۲۲/۲، ۳۳، ۴۴-۴۷، ۶۱، ۸۴، ۱۴۱، ۱۶۹، ۱۹۱).

یوحنا یا (یحیی) بن سرابیون (سرافیون) مشهور به ابن سرابیون، از مشهورترین پزشکان سریانی زبان دوره اسلامی بود. گرچه خاستگاه وی چندان معلوم نیست، اما بررسی آثار او حاکی از آن است که وی نیز از دانش آموختگان مدرسه جندی شاپور بوده است. دو کناش به سریانی نوشت: یکی بسیار مفصل و در ۱۲ فصل که الکناش الکبیر نام گرفت، و دیگری اندکی مختصرتر در ۷ فصل با عنوان الکناش الصغیر (که البته خود این کتاب نیز بر خلاف نامش بسیار مفصل بوده است). کناش دوم در میان دانشمندان دوره اسلامی چندان شهرت یافت که اثر نخست تقریباً به فراموشی سپرده شد. اهمیت فراوان آثار ابن سرابیون موجب شد که به سرعت به ترجمه آن به عربی بپردازند. به گفته ابن ابی اصیبعه، الکناش الصغیر را [موسی بن ابراهیم] الحدیثی کاتب در ۳۱۸ق برای ابوالحسن ابن نفیس ترجمه کرده که از ترجمه حسن بن بهلول اوانی طبرهانی بهتر است و ابوالشیرمتی نیز آن را ترجمه کرده است (ابن ابی اصیبعه، ۱۰۹/۱؛ یعنی جمعاً ۳ ترجمه عربی با فاصله زمانی بسیار اندک). در میان آثار ابوالحسن ثابت بن ابراهیم بن زهرون خزّانی (د ۳۶۹ یا ۳۶۵ق) نیز اثری با نام اصلاح مقالات من کناش یوحنا بن سرابیون دیده می‌شود (ابن ندیم، ۳۶۰، ج فلوگل، ۳۰۳: قفطی، ۱۱۱؛ ابن ابی اصیبعه، ۱/۲۳۰). در میان آثار تألیف شده در دوره اسلامی، کمتر کتابی تا این حد در میان پزشکان دوره اسلامی رواج داشته است. رازی در الحاوی بارها و بارها از ابن سرابیون نام برده است. اخوینی بخاری در هدایة المتعلمین فی الطب بارها از ابن سرابیون، به صورت «پسر سرابیون» نام برده است. اما بهره‌گیری اخوینی از سخنان

ابو زید صهاریخت» یاد کرده است، قراپادینی نوشت که ظاهراً برخی اصطلاحات فارسی محلی در آن به کار رفته بود (نک: بیرونی، الصیدنة، ۵۳). وی همچنین مقالات پنجم تا هفتم ثمار تفسیر جالینوس لکتاب فصول را که حنین به سریانی نوشته بود، به عربی ترجمه کرد. ۴ مقاله نخست را خود حنین به عربی ترجمه کرده بود (ابن ندیم، همانجا؛ ابن ابی اصیبه، ۱۹۹/۱، ۲۰۳؛ قس: قفطی، ۲۴۷-۲۴۸، که درباره وی و عیسی بن شهلانا، شاگرد جورجس، تقریباً یک مطلب را آورده است).

اسحاق بن حنین پزشک و مترجم آثار علمی یونانی، و فرزند حنین بن اسحاق بود. در آگاهی از دانشهای یونانی و آشنایی با زبانهای یونانی و سریانی و نیز هنر ترجمه همتای پدر، اما در فصاحت بیان در زبان عربی برتر از او بود. اسحاق بن حنین کتابهایی چون معرفة البول، المختصر فی الطب، آثاری در داروشناسی و جز آن نوشته که تا کنون ارزش علمی آنها بررسی نشده است؛ اما نقش وی به عنوان مترجم بسیار مهم تر از نقش او به عنوان مؤلف بود. اسحاق در سالهای واپسین زندگی فلج شد و در ربیع الآخر ۲۹۸/دسامبر ۹۱۰ درگذشت (ابن ندیم، ۳۴۳، ۳۵۶؛ ابن ابی اصیبه، ۲۰۰/۱-۲۰۱؛ قفطی، ۸۰).

ابوبکر محمد بن زکریا رازی (د ۳۱۳ق/۹۲۵م) بزرگترین پزشک بالینی در اسلام و سراسر قرون وسطی بود. کتاب الحاوی (۵ م) وی عظیمترین دانشنامه پزشکی جهان اسلام است و به جرئت می توان گفت همه آگاهیهای مسلمانان از پزشکی و داروشناسی یونانی، ایرانی و هندی، تجربیات پزشکان دوره اسلامی تا اواخر سده ۳ق و به ویژه تجربیات گرانبهای خود رازی در آن گرد آمده است. به ندرت می توان مطلب مهم و قابل ذکری از آثار پزشکان پیش از رازی یافت که در الحاوی بدان اشاره نشده باشد (مگر مواردی چون ابدال ادویه که علت آن بیان خواهد شد). البته رازی فرصت به پایان رساندن و تنظیم این کتاب را نیافت، بلکه پس از مرگش ابن عمید وزیر دانش دوست ایرانی، یادداشتهای پراکنده این کتاب را از خواهر رازی به بهایی گزاف خرید و شاگردان او را به تدوین آنها گمارد (ابن ابی اصیبه، ۳۱۴/۱).

رازی در الحاوی هرگز مطلبی را از دانشمندان دیگر نقل نکرده، مگر آنکه نام وی و در صورت امکان نام کتابش را یاد کند. وی حتی در مورد آثاری که نام مؤلف یا عنوان آن نامعلوم بوده، باز هم حق مطلب را ادا کرده است. در الحاوی بارها به عباراتی چون «مجهول گوید»، «از کتابی مجهول» و مانند آن برمی خوریم. امانت داری علمی رازی در شاگردان مکتب وی و به ویژه اخوینی بخاری تأثیری بسزا گذاشت. در میان دانشمندان دوره اسلامی تنها ابوریحان بیرونی را می توان از این نظر با رازی برابر دانست. توجه ویژه رازی به ذکر مشخصات منابع، موجب شده است که الحاوی برای پژوهشگران تاریخ پزشکی از ارزشی بی مانند برخوردار گردد (همچنان که آثار ابوریحان بیرونی برای پژوهشگران تاریخ علم مأخذی معتبر به شمار می آید)؛ زیرا بسیاری از

انتساب کتاب مشهور الذخیره فی علم الطب به نیای خود را رد می کند، اما سزگین با استناد به اینکه «استنادهای رازی در کتاب الفآخر» به ثابت بن قره را می توان در الذخیره یافت، می گوید سخن این نوه را نادرست انگارد (GAS, III/260-261). اما باید دانست که در انتساب کتاب یا کناش الفآخر به رازی نیز از دیرباز تردید وجود داشته (ابن ابی اصیبه، ۳۱۸/۱؛ بیرونی، «فهرست...»، ش ۶)، و احتمالاً نوشته یکی از شاگردان اوست؛ پس نمی توان در این مورد به متن آن استناد کرد. مسئله زمان تألیف الذخیره، خود نکته ای مهم است، زیرا در این کتاب به درمان آبله و سرخک نیز اشاره شده است که اگر زمان تألیف آن واقعاً پیش از رساله الجدری و الحصبة رازی باشد، آن گاه رساله رازی نیمی از تازگی خود را از دست خواهد داد. به هر حال، به نظر می رسد که مقایسه نسخه خطی الجدری و الحصبة منسوب به ثابت بن قره (موجود در حلب) با بخش آبله و سرخک الذخیره، در این باره چاره ساز باشد. اما این نکته را نیز باید در نظر داشت که چرا تمیمی در ماده البقاء ضمن بحث مفصل خود درباره آبله و سرخک و هنگام مقایسه نظرات اسحاق بن سلیمان اسرانیلی و رازی در این باره و ترجیح اولی بر دومی (ص ۳۴۰-۳۴۱، ۳۳۷-۳۵۲، به ویژه ۳۵۱، ۳۷۳)، از ثابت بن قره یاد نمی کند.

از زندگی اسحاق بن علی رهاوی (از مردم رها)، مؤلف کتاب مشهور ادب الطیب چیزی نمی دانیم. احتمالاً وی در نیمه دوم سده ۳ق می زیست. این کتاب از نخستین آثار اخلاق پزشکی و نیز از مأخذ مهم تاریخ پزشکی در سده ۲-۳ق به شمار می رود. رهاوی در ادب الطیب از کتاب دیگر خود درباره آزمایش پزشکان (کیف ینقی ان یمتحن الطیب) یاد کرده است (ص ۱۸۴؛ نیز نک: ابن ابی اصیبه، ۲۵۴/۱؛ بورگل، «ادب الطیب...»، 337-360، «ادب و اعتدال...»^۱، 102-90). یوسف الساهر از پزشکان برجسته ای بود که به گفته ابن ندیم روزگار مکتفی (۲۸۹-۲۹۵ق/۹۰۲-۹۰۸م) را نیز درک کرده است. گویند وی را از آن جهت ساهر می نامیدند که تنها پاسی از شب را می خوابید، زیرا خواب را برابر مرگ می دانست. اما عیبالله بن جبرئیل بر آن بود که وجود غده ای (در متن: سرطانی) در جلوی سر، او را از خواب باز می داشته است و اگر کسی با تأمل در کناش او بنگرد، نشانه هایی از ابتلاء ساهر به این درد خواهد یافت؛ کناش وی که یکی از آخرین مأخذ رازی در الحاوی است، دو قسم داشته است: در ۲۰ باب قسم نخست بیماریها، همچون دیگر کناشها بر حسب اعضای بدن از سر تا پا مرتب شده اند، اما در ۶ باب قسم دوم این ترتیب رعایت نشده است (ابن ندیم، ۳۵۶؛ ابن ابی اصیبه، ۲۰۲/۱؛ قفطی، ۳۹۲؛ ابن عبری، ۲۶۸). گویا بخش داروشناسی کناش وی بسیار مختصر بوده است، زیرا از ۶۸ استناد رازی به وی تنها یک مورد در بخش داروشناسی الحاوی (۴۴۸/۲۱) آمده، و ابن سمجون نیز تنها ۳ بار از وی نام برده است (۲۴۰، ۲۳۵، ۲۳۴/۲).

عیسی پسر چهار یخت که ابوریحان از او با عنوان «ابوعیسی فرزند

1. «Die Bildung...»

2. «Adab und I'tidāl...»

آثار مورد استفاده رازی امروزه از میان رفته‌اند (همچون برخی آثار ابن ماسویه که بدان اشاره شد) و اگر الحاوی رازی نبود، امروزه از برخی پزشکان و آثارشان حتی نامی نیز باقی نمی‌ماند. به هر حال همان گونه که اهوازی نیز گفته است (۳/۱)، این کتاب بیشتر شبیه به مجموعه‌ای از یادداشتهاست.

به نظر می‌رسد که بسیاری از نقل قولها دست کم دو بار، و گاه چندبار در الحاوی تکرار شده‌اند (مثلاً ۱۱/۴-۱۴=۳۲/۴-۳۵، ۱۷۰/۱۴=۱۱۷/۱۴، ۲۸۱۰=۱۱۹/۱۹-۱۲۰). گویا رازی خود از برخی منابع مطلبی را برای شاگردانش بازگو می‌کرده است و آنان این مطالب را به شکلهایی نزدیک به هم (اما نه یکسان) می‌نوشته‌اند و سپس رازی یادداشت‌هایی را با نشانه «لی» (از آن من) بدانها می‌افزوده است. رازی مطالب را با دقتی بسیار دسته‌بندی می‌کرده است؛ مثلاً کتاب بدیغورس را به طور کامل یادداشت برداری کرده، و مطالب آن را به دو دسته فواید دارویی و بدل آنها (موضوع اصلی کتاب بدیغورس) دسته‌بندی کرده است. جالب آنکه در الحاوی حتی یک بار هم به بدل داروها اشاره نکرده است. به نظر می‌رسد که پس از نگارش رساله ابدال الادویه، یادداشت‌های مربوط به ابدال را از الحاوی برداشته است (برای شواهد، نک: هـ، ۶۰۱/۱۱).

کتاب المنصوری فی الطب وی را باید چکیده‌ای بسیار مختصر از یادداشت‌های الحاوی به شمار آورد که در آن برای کم شدن حجم کتاب استنادها نیز همگی حذف شده‌اند. رساله ما الفارق او الفروق را درباره چگونگی تشخیص بیماریهای مشابه از یکدیگر نوشت. در واقع یکی از مشکلات بزرگ پزشکان از دیرباز تا کنون تشخیص بیماریهای دارای عوارض مشابه از یکدیگر بوده است. چه بسیار بیماریهایی که در چندین نشانه با یکدیگر مشترک‌اند و تنها با دانستن نشانه‌های اختصاصی آنان می‌توان به درستی از نوع بیماری آگاهی یافت. رازی در مقدمه این کتاب تأکید می‌کند که پزشکان زمان وی نمی‌توانند با مطالعه آثار پزشکی تفاوت میان بیماریهای مشابه را دریابند. پس تجربیات گرانقدر خود در این زمینه را در این کتاب گردآورده، و برای سادگی کار آن را به صورت پرسش و پاسخ نوشته است. برخی پرسشهای کتاب چنین است: فرق میان ورم پدید آمده در گوشت کلیه و ورم پدید آمده در پوسته و رگهای آن چیست؟ فرق بین درد خود دندان و درد عصب آن چیست؟ و سؤالاتی مانند آن (نک: ص ۱۴، ۲۰-۱۴، جه).

رساله الجدری و الحصبة (آبله و سرخک) وی حاوی کهن‌ترین توصیف آبله و شاهکار پزشکی اسلامی است. در این کتاب برای نخستین بار تفاوت‌های میان این دو بیماری با دقتی تحسین برانگیز بیان شده است. تیمی گرچه در ماده البقاء از این رساله بهره فراوان برده، اما از آن انتقاد نیز کرده، و گاه سخن اسحاق بن سلیمان اسرانیلی را بر نظر رازی ترجیح داده است (ص ۳۴۰-۳۴۱، ۳۴۷-۳۵۴، به ویژه ۳۵۱، ۳۷۳ قس: سطور پیشین درباره اللدخیره منسوب به ثابت بن قره). رساله رازی درباره زکام نیز حاوی برخی نوآوریهاست که توجه پژوهشگران

معاصر را به خود جلب کرده است (قطایه، ۶۳ - ۶۶؛ برای نظر پژوهشگران غربی درباره اهمیت آثار وی، نک: ووستنفلد، ۴۹-۴۰؛ لکلر، 354، 337، 278-259/1؛ براون، 53-44؛ کارادوو، 390، 276، 268/II؛ سارتن، 609، 587/1).

ابوزید بلخی (ه م)، ادیب، متکلم، فیلسوف، جغرافی‌دان و پزشک مشهور ایرانی و نگارنده صور الاقالیم، اصلاً از مردم سیستان، اما زاده روستایی در نزدیکی بلخ بود. در تنها اثر پزشکی باقی مانده از وی، مصالح الابدان والانس، به ارتباط تنگاتنگ میان سلامت جسمانی و روانی تأکید شده است.

پزشکان مغرب (تا پایان حکومت فاطمی) و اندلس (تا پایان دوره اموی): با روی کار آمدن عباسیان در شرق و ورود عبدالرحمان الداخل اموی به اندلس (۱۳۸ق/۷۵۵م) ارتباط فرهنگی میان غرب و شرق جهان اسلام به شدت کاهش یافت. پس از آن نیز نبردهای پی‌درپی میان مسلمانان و مسیحیان مانع پیشرفت علوم مختلف و از جمله پزشکی بود. حتی پس از آنکه علوم مختلف در این سرزمین رونقی یافت، باز هم پیشرفت علوم پزشکی در این سرزمین چندان چشم‌گیر نبود، زیرا به گزارش صاعد اندلسی، پزشکان مسلمان متقدم اندلس به جای تحقیق در علم پزشکی و مطالعه آثار اساسی بقراط و جالینوس، بیشتر به جنبه‌های عملی آن و خواندن کناشها تکیه داشتند، تا هرچه زودتر با فرا گرفتن این حرفه به خدمت پادشاهان درآیند و تنها شمار کمی از آنان به پزشکی به دلیل ذات آن می‌پرداختند و کتب آن را به ترتیبی که باید، مطالعه می‌کردند (ص ۲۶۰-۲۶۱).

از میان نخستین پزشکان اندلسی دو تن شایسته ذکرند: ولید مذحجی که همراه عبدالرحمان الداخل به اندلس آمد و عبدالملک بن حبیب سلمی البیری (د ۲۳۸ق/۸۵۳م) که نخستین کتاب عربی تألیف شده در اندلس، موسوم به طب العرب از آن اوست (خطابی، ۱۱، ۳۹). این اثر، نه یک اثر پزشکی به معنی واقعی، بلکه چنان که از نامش پیداست، گزارشی از پزشکی عامیانه اعراب است که به شیوه آثار مشهور به طب النبی، شماری از احادیث منسوب به پیامبر (ص) درباره درمان بیماریهایی چون سردرد، جذام و چشم درد نیز در آن آمده است. جالب آنکه البیری در سراسر کتاب به جای مرة السودا (از اخلاط چهارگانه) مرة الحمراء آورده است (ص ۹۱، ۱۰۷، جه).

ابن جلجل و قاضی صاعد اندلسی بر آن‌اند که حنفین (و نه احمد) بن ابا، پزشک روزگار محمد بن عبدالرحمان دوم اموی (حک ۲۳۸-۲۷۳ق) نخستین کسی است که در اندلس به پزشکی مشهور گشت. به گفته آنان تا پیش از این روزگار، مردم اندلس به برخی مسیحیان اعتماد می‌کردند که معلومات پزشکی آنها تنها مبتنی بر کتاب الابرسم (معرب آفورسم) بود (ابن جلجل، ۹۳؛ صاعد، ۲۶۱؛ نیز ابن ابی اصیبعه، ۴۱/۲) که نباید آن را با «فصول» بقراط اشتباه گرفت. چه، رجوع به «فصول»، نمی‌توانسته برای درمان بیماران مفید باشد و گذشته از این باتوجه به نگارش کناشی به همین نام توسط یحیی بن اسحاق و نیز از آنجا که آن را

کنستانتین افریقایی (د ۱۰۸۷م) کتاب *المالیخولای* اسحاق را، همچون آثار اسحاق بن سلیمان و ابن جزار، به لاتینی ترجمه، و به خود منسوب کرد، اما محققان اروپایی معمولاً از آثار کنستانتین به عنوان ترجمه‌های تفسیر گونه و نه آثار منحول یاد کرده‌اند (مثلاً نک: اشتاین اشنايدر، «کنستانتین...»، 751-808، «ادبیات...»، 38-39؛ شیرگس، 43؛ اولمان، «پزشکی در اسلام»، همانجا؛ زاکار، 110).

اسحاق بن سلیمان اسرائیلی (ه م)، شاگرد اسحاق بن عمران و استاد ابن جزار، پزشک و داروشناس برجسته‌ای بود که به ویژه کتاب *الحمیات* وی در اروپا شهرت بسیار داشت. او در استناد نکردن به آثار پزشکان دوره اسلامی اصرار داشت (نک: ه م، ۲۳۸/۸). ابن جزار (ه م) ادامه دهنده سنت علمی پایه‌گذاری شده توسط اسحاق بن عمران بود. از آثار مهم وی می‌توان به *زادالمسافر* (که کنستانتین آن را انتحال کرد)، کتاب *فی المعدة، سیاسة الصبیان، الاعتماد فی الادویة المفردة* و جز آن اشاره کرد. ابن جزار همراه با المعز فاطمی به مصر آمد و در آنجا درگذشت.

در اواخر سده ۳ق در اندلس ابن ملوکه نصرانی احتمالاً نخستین مطب عمومی را که دارای ۳۰ صندلی برای مراجعان بود، تأسیس کرد (ابن جلجل، ۹۷؛ ابن ابی اصیبعه، ۴۱/۲). یحیی بن اسحاق، مسیحی‌زاده مسلمان، کناشی در «پنج سفر به مذهب روم» (شیوه مسیحیان) به نام *الابریشم* نوشت (ابن جلجل، ۹۷-۹۸، ۱۰۰-۱۰۱؛ صاعد، ۲۶۱-۲۶۲؛ ابن ابی اصیبعه، ۴۳-۴۲/۲؛ فقط، ۳۵۹). بو حفص عمر بن بریق، ۶ ماه در قیروان ملازم ابن جزار بود و هنگام بازگشت، کتاب *زادالمسافر* او را با خود به اندلس آورد. و بدین ترتیب، سنت پزشکی اسحاق بن عمران (ه م) به اندلس منتقل شد (ابن جلجل، ۱۰۷-۱۰۸؛ صاعد، ۲۶۳؛ ابن ابی اصیبعه، ۴۵/۲).

حسدای بن شبروط با کمک راهبی یونانی کتاب *دیوسکوریدس* را به عربی ترجمه کرد (خطابی، ۱۹-۱۸) که از جمله ترجمه‌های انگشت‌شمار یونانی به عربی در اندلس بود. ابوالقاسم زهرای (د پس از ۴۰۴ق) بزرگ‌ترین جراح مسلمان (سارتن، I/651؛ نیز ه م، د، جراحی) و ابن سمجون (ه م) داروشناسی برجسته بود، اما عجیب آنکه ابن جلجل و صاعد اندلسی به هیچ‌یک از این دو اشاره نکرده‌اند. پزشکی اسلامی از تسلط آل بویه بر بغداد تا ظهور مغول: ابن جلجل در طبقات *الاطباء والحکماء* (تألیف: ۳۷۷ق) بر آن است که به سبب تسلط آل بویه و ترکان بر خلفای عباسی، از زمان الرازی بالله تا زمان الطائع بالله (یعنی روزگار ابن جلجل) هیچ پزشک قابل‌ذکری در شرق تربیت نشده است! (نک: ص ۱۱۶)، در حالی که همه پزشکان برجسته جهان اسلام (بجز رازی) در همین روزگار و در ایران برآمدند. احمد بن محمد بن ابی الاثمت (د ۳۶۰ق) از پزشکان برجسته ایرانی، مفسر زبردست آثار جالینوس بود و آثاری در داروشناسی، مالیخولیا،

معادل «جامع و مجموع» (یعنی همان کناش) دانسته‌اند، می‌توان گفت که آفورسیم، نام کناشی مشهور یا نامی معمول برای کناشها نزد مسیحیان اندلس بوده است. عرب بن سعد قرطبی نیز در ۹۶۴-۹۶۵م *خلق الجنین و تدبیر الحبالی* را نوشت (ووستفلد، 55؛ لکلر، I/432-436؛ سارتن، I/651، 680).

در میانه سده ۳ق دو پزشک دیگر مشهور بودند: یکی پزشکی مسیحی به نام جواد، و دیگری پزشکی مشهور به حرانی که از حران به قرطبه آمده بود. قفطی برخلاف ابن جلجل و صاعد اندلسی این حرانی را همان «یونس بن احمد حرانی، پدر احمد و عمر، پزشکان اندلسی» دانسته است (ابن جلجل، ۹۳-۹۴، ۱۱۲-۱۱۳؛ صاعد، ۲۶۱، ۲۶۵؛ ابن ابی اصیبعه، ۴۲-۴۱/۲؛ فقط، ۳۹۴-۳۹۵).

اسحاق بن عمران (ه م)، ملقب به *سم الساعه* و صاحب *اطریفل*، نخستین پزشک برجسته غرب جهان اسلام بود. او بغدادی الاصل، و برخلاف آنچه از نامش برمی‌آید، مسلمان بود. گویا در جوانی و پیش از آنکه شهرتی یابد، از بغداد به مصر رفت و چندی پزشک احمد بن طولون بود (نک: ابن فضل الله، ۳۰۷/۹؛ ابن جزار، کتاب، ۲۱۸؛ تمیمی، ۵۸۳) و در آنجا شاگرد نامدارش اسحاق بن سلیمان اسرائیلی به وی پیوست. او پیش از ۲۶۳ق (ساخته شدن رقاده) به قیروان و نزد ابراهیم بن اغلب رفت (نک: ابو عبید، ۶۷۹؛ «کتاب الاستبصار»، 12) و در ۲۷۹ق به فرمان وی کشته شد (ابن عذاری، ۱۲۲/۱؛ *المیون*، ۴(۱)۳۳۱-۱۳۲؛ دیات گارسیا، 267-268, 273).

به گفته ابن جلجل پزشکی علمی به کوشش اسحاق در مغرب بزرگ رواج یافت و مردم آن سرزمین از طریق آثار او با فلسفه آشنا شدند. گزارشی نسبتاً مفصل ابن جلجل درباره زندگی اسحاق (ص ۸۴-۸۶) چند اشتباه مهم دارد که غالب مورخان مسلمان و محققان معاصر را به اشتباه افکنده است (مثلاً صاعد، ۲۳۲-۲۳۳؛ ابن ابی اصیبعه، ۳۵/۲-۳۶؛ گاررس، 14-8؛ اولمان، «پزشکی در اسلام»، 125).

آثار اسحاق بن عمران بر پزشکان غرب جهان اسلام تأثیری بسزا داشت. مشهورترین اثر باقی‌مانده اسحاق *مقاله فی مالیخولیا* نشان از تسلط کامل نگارنده بر موضوع دارد (زاکار، 109). به گفته اسحاق، پیش از وی تنها روفوس افسوسی کتاب قابل‌ذکری در این باره نوشته، و در آن تنها به یک نوع مالیخولیا اشاره کرده بود. اما اسحاق بن عمران بر اساس انیت (وجود)، ماهیت، کیفیت و کمیت، ۳ صنف مالیخولیا را مشخص می‌کند (گ ۸۹ ب- ۹۰، آ، ۹۶؛ نیز اولمان، «پزشکی اسلامی»، 76-72). البته ابن سربیون نیز که در همین روزگار در شرق جهان اسلام می‌زیست، مالیخولیا را کم و بیش همین‌گونه دسته‌بندی کرده است (نک: رازی، *الحاوی*، ۸/۸۰). پزشکان پس از اسحاق رساله مالیخولیا وی را در نوع خود بی‌نظیر می‌دانند (ابن جلجل، ۸۵؛ ابن ابی اصیبعه، ۳۶/۲؛ ابن فضل الله، همانجا).

یاد کرده است (نک: داک، ۲۴۱/۳).

از حسین بن ابراهیم بن حسن بن خورشید طبری ناتلی، ابومنصور حسن بن نوح قمری و ابوسهل مسیحی در شمار استادان ابن سینا در پزشکی یاد شده است، اما ابن سینا در سرگذشتش آورده که این فن را، از آنجا که بسیار ساده است! نزد خود آموخته است (ووستنفلد، ۵۶؛ لکلر، I/358؛ سارتن، I/678). ابوسهل مسیحی کتابی به نام الماتة یا صد باب نوشت که با آنکه در میان مسلمانان شهرت بسیار داشت، درست برخلاف کامل الصناعة، به لحاظ آنکه بیشتر به جنبه‌های نظری پزشکی پرداخته بود، در غرب لاتینی بدان توجه نشد. دیگر آثار وی همچون اظهار حکمة الله تعالی فی خلق الانسان و الطب الکلی نیز هریک شایسته توجهی ویژه‌اند (قفطی، ۴۰۸؛ ابن ابی اصیبعه، ۳۲۷/۱؛ ۵۷۴/۵-۵۷۹؛ کرمی، 289-290؛ نیز نک: اولمان، همان، 151). اگر انتساب التتویر، در ترجمه و تفسیر واژگان پزشکی، به ابومنصور درست باشد، باید وی را نگارنده دومین کتاب کهن موجود فارسی، و نخستین اصطلاح‌نامه موجود به زبان فارسی برشمرد. کناش وی مشهور به الفنی والمئی تا قرن‌ها در شبه قاره هند رواج داشت و امروزه نسخ متعددی از آن در دست است (ابن ابی اصیبعه، ۳۲۷/۱؛ نیز لکلر، I/358-359؛ سارتن، همانجا؛ اولمان، همان، 147).

ابوعبدالله محمد بن احمد بن سعید تمیمی (دیس از ۳۷۰ق)، پزشک و داروشناس برجسته‌ای از مردم بیت المقدس بود که در میانه سده ۴ق در مصر فعالیت داشت. کتاب مفصل و مهمی به نام مادة البقاء باصلاح فساد الهواء والتحرز من ضرر الاویاء درباره چگونگی پرهیز از بیماری‌های همه‌گیر نوشت (قفطی، ۱۰۵-۱۰۹، ترجمه، ۱۴۸-۱۴۹؛ ابن ابی اصیبعه، ۸۷/۲-۸۹؛ ابن فضل الله، ۳۳۳/۹-۳۳۵؛ برای تحلیل این اثر و نیز اهمیت آثار وی در داروشناسی، نک: ۵۸، تمیمی).

ابن سینا بزرگ‌ترین پزشک عصر خود و یکی از بزرگ‌ترین پزشکان همه اعصار بود. دائرة المعارف بزرگ طبی او، القانون فی الطب که از نظر حجم تقریباً دوسوم الحاوی است، نه فقط در دنیای اسلام، که در اروپای لاتینی نیز تا ۶ سده به‌عنوان عالی‌ترین مأخذ باقی ماند. این اثر حاوی شماری ملاحظات بدیع است؛ ولی مقبولیتش در نزد پزشکان به سبب ساختار کم‌نظیر و ترتیب شایسته و منظم مطالب آن است. این کتاب، الحاوی رازی، کامل الصناعة اهوازی، و حتی آثار جالینوس را تحت الشعاع قرار داد. تمیز ذات الجنب^۵ و التهاب میان‌سینه^۶، خاصیت سرایت‌پذیری سل، انتشار بیماری‌ها به وسیله آب و خاک، توصیف دقیق عوارض پوستی، بیماری‌ها و انحرافات جنسی، بیماری‌های عصبی، بسیاری موضوعات روانی و آسیب‌شناسی، ولو اینکه بدتوصیف شده، با دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. در بخش ادویه مفرد ۷۶۰ دارو مورد توجه قرار گرفته، و روش‌های داروشناسی به اختصار بیان شده است.

جانورشناسی و جز آن نوشت (ابن ابی اصیبعه، ۲۴۵/۱-۲۴۷؛ نیز لکلر، I/379-380؛ دیتریش، 143-145؛ اولمان، «پزشکی در اسلام»، 138-139). ابوماهر موسی بن سیار شیرازی از پزشکان برجسته روزگار بود. ۳ پزشک پرآوازه ایرانی، ابوالحسن طبری، ابن مندویة اصفهانی و علی بن عباس مجوسی اهوازی هر ۳ از شاگردان او بودند (ابن ابی اصیبعه، ۲۳۶/۱؛ اولمان، همان، 140).

ابوالحسن طبری در المعالجات البقراتیة برای نخستین بار عامل بیماری جرب را به جهان پزشکی شناساند؛ در حالی که تا چندی پیش پژوهشگرانی که با علوم اسلامی آشنایی داشتند، از ابومروان ابن زهر مؤلف التیسیر فی المداواة والتدبیر - که بیش از دو قرن پس از ابوالحسن می‌زیست - به واسطه توصیف بیماری جرب و انگل مولد آن، به‌عنوان نخستین انگل‌شناس پس از آلکساندر (اسکندر) ترالسی یاد می‌کردند و کسانی نیز که به این‌گونه آثار توجهی نداشتند، می‌پنداشتند که این انگل را دو پزشک ایتالیایی به نامهای بونومو^۱ و چستونی^۲ در ژوئن ۱۶۸۷ کشف کرده‌اند؛ اما پس از چاپ بخش‌هایی از کتاب المعالجات البقراتیة توسط محمد رهاب، در ۱۹۳۸م فریدمان به درستی ابوالحسن طبری را کاشف این انگل برشمرد (ابوالحسن طبری، گ ۲۴۴ الف - ۲۵۱ الف؛ ابن زهر، ۴۹-۵۰؛ فریدمان، 166-175؛ سارتن، 233، I/667، II/85؛ اولمان، همانجا). ابن مندویة اصفهانی نیز نخست در بیمارستان اصفهان، سپس در بیمارستان عضدی بغداد به کار مشغول بود. کتاب الکافی فی الطب او در دست است (قفطی، ۴۳۸؛ اولمان، همان، 146).

اهوازی (ه م) برجسته‌ترین پزشک روزگار خود، و یکی از بزرگ‌ترین پزشکان جهان اسلام و سده‌های میانه بود. کناش وی مشهور به کامل الصناعة یا کتاب الملکی به لحاظ توازنی که میان بخش نظری و عملی آن موجود بود، نه تنها در میان پزشکان دوره اسلامی، بلکه از راه دور روایت لاتینی، در غرب نیز رواجی کم‌نظیر یافت (کرمی، 289-290). کنستانتین آفریقی نخست این کتاب را ترجمه کرد و به خود منسوب ساخت، اما اصططن انطاکی (ه م) ضمن ارائه ترجمه‌ای بهتر و دقیق‌تر، انتحال وی را آشکار کرد. اما بیشتر محققان معاصر اروپایی نه تنها این انتحال را نادیده گرفته‌اند (مانند تیرفلدر^۳، جم؛ دارمیرگ^۴، جم؛ پاگل، 736؛ ریشر، 850)، که اصططن انطاکی را نیز به باد انتقادهای نابجا گرفته‌اند (شیررگس، 35-37، 18-19؛ میلهی، 225، 221؛ تالبوت، 38؛ زاکار، 100؛ قس: کمبل، 74-73، که صراحتاً کنستانتین را یک متقلب می‌داند).

اخوینی بخاری برجسته‌ترین پیرو مکتب پزشکی رازی بود. کتاب هدایة المتعلمین وی کهن‌ترین کتاب فارسی برجای مانده در پزشکی به‌شمار می‌رود. این کتاب به‌ویژه به دلیل شمار بسیاری اصطلاحات فارسی - که برخی از آنها در آثار دیگر به ندرت دیده می‌شود - حائز اهمیت است. اخوینی نیز مانند رازی به ندرت مطلبی را بدون ذکر مأخذ

1. Bonomo

2. Cestoni

3. Thierfelder

4. Darmberg

5. pleurisy

6. mediastinitis

تشخیص بیماریها توجه شده است. خفی علایی و یادگار دو گزیده بسیار مختصر از ذخیره است که اولی برای حکمرانان، و دومی برای مردم عادی که به پزشک دسترسی ندارند (به شیوه من لایحضره الطیب رازی)، نوشته شده است (جرجانی، ذخیره...، ۲، ۶۴۴، الاغراض...، ۳-۴، خفی علایی، ۱، ۴، یادگار، ۱-۲؛ نیز بیهقی، علی، ۱۷۲). نظامی عروضی دو کتاب نخست را جزو آثار ی که باید خواند، و دو دیگر را جزو آنها که همواره باید با خود داشت، یاد کرده است (ص ۷۰-۷۱). الگود («تاریخ»، 218) از ترجمه عبری ذخیره خوارزمشاهی یاد کرده است که از این نظر در میان دیگر آثار فارسی کم نظیر است. ابو الفضل محمد بن ادریس دفتری (د ۹۸۲ق) نیز آن را به ترکی ترجمه کرده است (حاجی خلیفه، ۳۰۳/۳).

ابن جمیع پزشک یهودی زاده مصری، در دربار عاضد فاطمی و سپس صلاح الدین ایوبی جایگاهی ویژه داشت. آثاری چون الارشاد لمصالح الانفس والاجساد در کلیات پزشکی و التصریح بالمکنون فی تنقیح القانون در خرده گیری بر القانون ابن سینا و مانند آن نوشت (نک: ۵، د، ۲۵۱/۳). ابن مطران پزشک شخصی صلاح الدین و مدرس پزشکی در بیمارستان نوری دمشق بود. کتاب بستان الاطباء و روضة الالباء وی جنگی حاوی مطالب متنوع درباره پزشکی و حواشی آن است (همان، ۴/۶۲۹).

ابن میمون قرطبی، فیلسوف و پزشک برجسته یهودی افزون بر شرح فصول بقراط، خود نیز کتابی به نام الفصول نوشت که در آن ۱۵۰۰ قطعه از سخنان پزشکانی چون جالینوس و نیز چند پزشک ساکن مصر همچون ابن زهر، تمیمی و ابن رضوان به همراه ۴۲ اظهار نظر خود ابن میمون آمده است (اولمان، همان، 169-167؛ نیز ۵، ۱۳/۵).

نجیب الدین سمرقندی که در ۱۲۲۲ق/۱۶۹۹م در حمله مغول به هرات کشته شد، کتابی با عنوان الاسباب والعلامات نوشت که بیشتر به واسطه شرح نفیس بن عوض کرمانی بر آن مشهور است. در متن اصلی و شرح این کتاب ملاحظات قابل توجهی دیده می شود (اولمان، همان، 170). عبداللطیف بغدادی (د ۶۲۹ق در بغداد) شرحهایی بر آثار بقراط، از جمله فصول و الامراض الوافدة، کتابی درباره دیابت، و خلاصه ای از القانون ابن سینا نوشت (همان، 171-170).

بزرگ ترین پزشک این روزگار و یکی از معدود پزشکان برجسته غیر ایرانی دوره اسلامی، ابن نفیس (م ۵) دمشقی، شارح بزرگ آثار ابن سینا بود. وی ۳ سده پیش از میگال سروتو، به گردش روی یا گردش کوچک خون پی برد و این مطلب را در شرح تشریح القانون خود یاد کرد.

پزشکان اندلسی در روزگار دولت شهرها: با آشفستگی اوضاع اندلس در آغاز سده ۵ق، یا به قول قاضی صاعد اندلسی (ص ۲۶۶) «آغاز فتنه»، اغلب دانشمندان قرطبه را ترک کرده، به شهرهای دیگر رفتند. در این روزگار پزشکان و داروشناسانی چون ابو عبدالله محمد بن حسن مشهور به ابن کنانی، ابو العرب یوسف بن محمد و ابن واقد (نک:

درباره مآخذ القانون ابن سینا به ندرت تحقیقی صورت پذیرفته است. برخی بر آن اند کتاب وی انتحالی از الحاوی رازی است، ولی فلان (ص 148-154) این نظر را رد کرده است. اما تردیدی نیست که ابن سینا بخش قابل توجهی از کتاب پنجم القانون را کلمه به کلمه از الکناش الصغیر ابن سراجیون نقل کرده است. در حالی که ابن سینا تنها چندبار از ابن سراجیون، آن هم در مواضعی دیگر، یاد کرده است. ابن نقل قولهای کلمه به کلمه، به تخمین نگارنده این سطور، چیزی در حدود یک سوم مقاله هفتم الکناش الصغیر را دربرمی گیرد. جالب اینکه سید اسماعیل جرجانی (د ۵۳۱ق) پزشک برجسته و پارسی نویسنده ایرانی، با آنکه هیچ سخن صریحی در این مورد نیاورده، احتمالاً نخستین کسی است که بدین مطلب پی برده، زیرا در موارد متعدد به مواضع مشابه این دو کتاب ارجاع داده است (برای تفصیل بیشتر، نک: داک، ۳-۲۳۳/۲۴۴). ابن سینا قاعدتاً در مواضع دیگر القانون نیز از این کتاب، و نیز از قربا دین شاپورین سهل، الحاوی رازی، و آثار یوحنا بن ماسویه به همین شکل بهره برده است.

ابوالفرج ابن طیب، پزشک و فیلسوف برجسته مسیحی، سالها در بیمارستان عضدی بغداد به تدریس مشغول بود. ابن سینا که نخست ابن طیب را بزرگ می داشت، سرانجام او را پزشکی کم مایه برشمرد. ابوالفرج گزیده هایی از ترجمه های عربی آثار بقراط و جالینوس را (معمولاً با عناوینی چون شمار... یا النکت) فراهم آورده است (قفطی، ۲۲۳؛ ابن ابی اصیبعه، ۲۳۹/۸؛ بیهقی، علی، ۲۵). ابن بطلان (م ۵) برجسته ترین شاگرد ابوالفرج، از ملازمان ابوالحسن حرانی بود؛ پس از مسافرت به مصر با ابن رضوان (م ۵) به شدت اختلاف پیدا کرد و این دو آثار متعددی در رد نظر یکدیگر نوشتند. تقویم الصحه ابن بطلان از نخستین آثاری است که بیشتر مطالب آن در جدولهای متعدد آمده است (قفطی، ۲۹۴-۳۱۵، ۴۴۳-۴۴۴؛ ابن ابی اصیبعه، ۲۴۱/۸؛ ابن عربی، ۲۳۱؛ نیز اولمان، «پزشکی در اسلام»، 157). ابن جزله (د ۴۹۳ق/۱۱۰۰م) نیز کتاب تقویم الابدان را به همین شیوه نوشت. از این دو کتاب چند ترجمه فارسی و نیز ترجمه های لاتینی، آلمانی و فرانسه در دست است (درباره اهمیت منهای بیان ابن جزله، نک: ۵، داروشناسی و داروسازی). ابوالحسن سعید بن حبه الله نیز از کارکنان بیمارستان عضدی بغداد بود که کتاب المغنی را برای مقتدی عباسی نوشت (ابن ابی اصیبعه، ۲۵۴/۸-۲۵۵).

ابن ابی صادق نیشابوری (م ۵)، پزشک برجسته ایرانی بیشتر به شرح آثار بقراط و جالینوس توجه داشت. برخی مؤلفان معاصر بی آنکه مأخذی یاد کنند، وی را استاد اسماعیل جرجانی دانسته اند. زین الدین سید اسماعیل جرجانی، مشهورترین پزشک ایرانی از سده ۶ق بدین سو، کتاب مهم ذخیره خوارزمشاهی را که حاصل سالها تجربه وی بود، در کهن سالی نوشت. این کتاب مهم ترین و مفصل ترین اثر پزشکی دوره اسلامی به زبان فارسی است. وی با تلخیص بخش داروسازی این اثر کتاب الاغراض الطیبه را فراهم آورد که در آن بیشتر به علائم و نحوه

(ه م)، مؤلف کتاب خلاصه التجارب، اشاره کرد (درباره وی، نک: الگود، «پزشکی...»)، (18 ff.) که این یک آخرین پزشک دوره اسلامی است که در آثار وی همچنان نشانه‌هایی از نوآوری دیده می‌شود.

مآخذ: ابن ابی اصیبه، احمد، عیون الانباء، به کوشش آوگوست مولر، قاهره، ۱۲۹۹ق؛ ابن ابی یعلی، محمد، طبقات الحنابلة، به کوشش محمدحامد فقی، بیروت، دارالمعرفه؛ ابن اثیر، الکامل، همو، اللباب، بغداد، مکتبه المتن؛ ابن اسفندیار، محمد، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۰ش؛ ابن بیطار، عبدالله، الجامع لمفردات الادویة والاعذیة، بولا، ۱۲۹۱ق؛ ابن جزار، احمد، الاعتماد فی الادویة المفردة، ج تصویر، به کوشش فؤاد سزگین، فرانکفورت، ۱۹۸۵م؛ همو، کتاب فی العلة و امراضها و مداواتها، به کوشش سلمان قطایه، حلب، ۱۹۷۹م؛ ابن جلیل، سلیمان، طبقات الاطباء والحکماء، به کوشش فؤاد سید، قاهره، ۱۹۵۵م؛ ابن جوزی، عبدالرحمان، المنتظم، به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، ۱۳۱۲ق/۱۹۹۲م؛ ابن حجر عسقلانی، احمد، الاصابة، قاهره، ۱۳۲۹ق؛ همو، تهذیب التهذیب، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۵-۱۳۲۷ق؛ ابن خلدون، مقدمه، بیروت، داراحیاء التراث العربی؛ ابن رین، علی، اللین والدولة، به کوشش عادل نوبهض، بیروت، ۱۳۹۲ق/۱۹۷۳م؛ همو، فردوس الحکمة، به کوشش محمدزیر صدیقی، برلین، ۱۹۲۸م؛ ابن زهر، عبدالملک، التیسیر فی المداواة والتیسیر، به کوشش میشل خوری، دمشق، ۱۲۰۲ق/۱۹۸۳م؛ ابن سراج، یوحنا، الکناش الصغیر، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شد، ۹۶۶۸؛ ابن سلام جمعی، محمد، طبقات الشعراء، به کوشش یوزف هل، لیدن، ۱۹۱۳م؛ ابن سجون، حامد، جامع الادویة المفردة، ج تصویر، به کوشش فؤاد سزگین، فرانکفورت، ۱۹۹۲م؛ ابن سینا، القانون، بولا، ۱۲۹۲ق؛ ابن عبدالبر، یوسف، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، در حاشیه الاصابة (نک: هه این حجر عسقلانی)، ابن عبّی، رغیفریوس، تاریخ مختصر الدول، به کوشش انطون صالحانی، بیروت، ۱۸۹۰م؛ ابن عدیم، عمر، بقیة الطلب، به کوشش سهیل زکار، دمشق، ۱۳۰۹ق/۱۹۸۸م؛ ابن عذاری، احمد، اللیان المغربی، به کوشش کولن و لوی پروانسال، لیدن، ۱۹۲۸م؛ ابن فضل الله عمری، احمد، مسالک الابصار، ج تصویر، به کوشش فؤاد سزگین، فرانکفورت، ۱۹۸۵م؛ ابن قتیبه، احمد، اللیلان، به کوشش یوسف هادی، بیروت، ۱۳۱۶ق/۱۹۹۶م؛ ابن قتیبه، عبدالله، تأویل مختلف الحدیث، به کوشش اسماعیل اسعدی، بیروت، دارالکتب العلمیه؛ همو، عیون الاخبار، قاهره، ۱۳۴۲-۱۳۴۹ق/۱۹۲۵-۱۹۳۰م؛ همو، المعارف، به کوشش تروت عکاشه، قاهره، ۱۹۶۰م؛ ابن ماسویه، یوحنا، التوادر الطبیة، به کوشش داتیل زاکار و ژرار تروفو (نک: ملذ این ماسویه)؛ ابن مطران، اسعد، بستان الاطباء، ج تصویر، به کوشش مهدی محقق، تهران، ۱۳۶۸ش؛ ابن ندیم، الفهرست؛ همو، همان، به کوشش گوستاو فلرگل، لایپزیک، ۱۸۷۱-۱۸۷۲م؛ ابوالحسن طبری، احمد، المعالجات البقراتیة، ج تصویر، به کوشش فؤاد سزگین، فرانکفورت، ۱۲۱۰ق/۱۹۹۰م؛ ابو عبید بکری، عبدالله، المسالک والمسالک، به کوشش وان لون و ا، فره، تونس، ۱۹۹۲م؛ ابوالفداء، المختصر فی اخبار البشر، بیروت، دارالمعرفه؛ ابونعیم اصفهانی، احمد، حلیة الاولیاء، بیروت، ۱۲۰۵ق؛ احمدین حنبلی، مسند، قاهره، ۱۳۱۳ق؛ اخوینی، ربیع، هدیة المتعلمین، به کوشش جلال متینی، مشهد، ۱۳۲۴ش؛ اسحاق بن عمران، مقاله فی المالیخولیا، به کوشش کارل گایبرس، هامبورگ، ۱۹۷۷م؛ اشنه، راهام، آموزة پزشکی مفان، پاریس، ۲۰۰۰؛ اصطخری، ابراهیم، مسالک الممالک، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۷۰م؛ همو، مسالک و مسالک، ترجمه کهن فارسی، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۲۷ش؛ البیری، عبدالملک، «طب العرب»، الاغذیة والادویة... محمد عربی خطابی، بیروت، ۱۹۹۰م؛ اوس بن حجر، دیوان، به کوشش محمدیوسف نجم، بیروت، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۰م؛ اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران، ۱۳۷۰ش؛ اولیاء الله املی، محمد، تاریخ رویان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۲۸ش؛ اهوازی، علی، کامل الصناعة الطبیة، قاهره، ۱۲۹۲ق؛ بغدادی، عبدالقادر، خزنة الادب، به کوشش عبدالسلام هارون، قاهره، ۱۲۰۲ق/۱۹۸۱م؛ بلاذری، احمد، توح البلدان، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۶۵م؛

نیل، ابن وافد)، به کار مشغول بودند (صاعد، ۲۶۷-۲۷۰). از خانواده ابن زهر (ه م) نامداران بسیاری از اندلس برخاستند، اما هیچ‌یک به شهرت ابوالعلاء زهرین عبدالملک (د ۵۲۵ق/۱۱۳۱م) و به‌ویژه پسرش ابومروان عبدالملک (د ۵۵۷ق/۱۱۶۲م) نرسیدند (ابن ابی اصیبه، ۶۴/۲؛ ووستنفلد، 91؛ لکلر، II/83-86؛ سارتن، II/230-231). ابومروان احتمالاً بزرگ‌ترین پزشک بالینی اسلام و قرون وسطی پس از رازی است؛ اما چنان که گفته شد، ابوالحسن طبری مدتها پیش از وی به بیماری جرب و انگل مولد آن اشاره کرده بود. ابن رشد گویا نخستین کسی بود که دریافت یک نفر دویار آبله نمی‌گیرد (نک: ووستنفلد، 104-108؛ لکلر، II/97-109؛ سارتن، 355-356، 305-306، II؛ برای مجملی از تاریخ پزشکی در اندلس و فهرست نسبتاً کاملی از پزشکان اندلسی تا زمان بیرون راندن مسلمانان از اندلس، نک: ه، د، اندلس؛ خطابی، ۸۲-۱۱).

پزشکان سرزمینهای اسلامی از افتادن عباسیان تا سده ۱۲ق:

در این روزگار افول پزشکی اسلام که مدتها پیش از این، به صورتی پنهان آغاز شده بود، بیشتر به چشم می‌آید. بیشتر آثار این دوره گزیده‌ها و خلاصه‌هایی از آثار مهم پیشین بود. در واقع سنت پزشکی اسلامی در این روزگار اندک اندک به ابتدال و روزمرگی کشیده شد و سرانجام با ورود پزشکی نوین اروپایی به کشورهای اسلامی، از پای درآمد؛ هرچند که از این پس نیز شمه‌ای از تعلیمات این سنت پزشکی، در قالب برخی داروخانه‌های گیاهی، یا پزشکان مشهور به دکتر علفی تا امروز به حیات خود ادامه داده است.

ابن قف، پزشک سوری، همچون بسیاری از پزشکان پیش از خود، شرحی بر فصول بقراط نوشت. کتاب جامع الفرض فی حفظ الصحة و دفع المرض وی به لاتینی ترجمه شده است (ه، د، ۴۸۳/۴-۴۸۴). قطب‌الدین شیرازی، دانشمند جامع‌الاطراف ایرانی، در پزشکی نیز دست داشت و ۱۰ سال در بیمارستان مظفری شیراز بدین کار مشغول بود. نجم‌الدین محمودبن الیاس شیرازی (د ۷۳۰ق) کتاب مهم الحاوی فی علم التداوی را نوشت که رواج بسیار یافت و در قیاس با الحاوی رازی به الحاوی الصغیر شهرت یافت. ابن اکفانی مصری به تقلید از من لایحضره الطیب رازی کتاب غنیة اللیب عند غنیة الطیب را نوشت (اولمان، «پزشکی در اسلام»، 178-179). ابن کتبی (ه، د، ۵۰۸/۴) پزشک ایرانی نژاد، به تقلید از مال‌الفارق... رازی رساله‌ای با عنوان الفرق بین الامراض المشبهة درباره تشخیص تفارقی نوشت؛ اما رساله داروشناسی وی مالایسع الطیب جهله، شهرت بیشتری دارد. چچمنینی ریاضی‌دان مشهور، تلخیصی بسیار فشرده از القانون ابن سینا فراهم آورد که رواج حیرت‌انگیز آن، به افول پزشکی اسلامی سرعت داد.

از آخرین پزشکان قابل ذکر دوره اسلامی می‌توان به داوودبن عمر انطاکی (ه م) نویسنده تذکرة اولی الالباب و الجامع للعجب والمعجاب، محمدبن یوسف هروی مؤلف بحر الجواهر، و یوسف بن محمد مؤلف طب یوسفی (تألیف: ۹۱۷ق در هرات)، و بهاء‌الدوله حسینی نوریخش

Darmberg, Ch., «Recherches sur un ouvrage qui a pour titre Zad el-Moçafir, en arabe, Ephodes, en grec, Vintique, en latin, et qui est attribué dans les textes arabes et grecs, à Abou Djafar, et, dans le texte latin à Constantin», *Archives des missions scientifiques et littéraires, choix des rapports et instructions*, 1851, vol. II; Diaz Garcia, A., «Tree Medical Recipes in Codex Bibliotheca Medicea-Laurenziana Or. 215», *Journal for the History of Arabic Science*, Aleppo, 1980, vol. IV(2); Dietrich, A., *Medicinalia Arabica*, Göttingen, 1966; *The Dinkard*, tr. Behramjee Sanjay, Bombay, 1897; Dunlop, D. M., *Arab Civilization to AD 1500*, London, 1971; Elgood, C. L., *A Medical History of Persia and the Eastern Caliphate*, Cambridge, 1951; id., *Safavid Medical Practice*, London, 1970; Fellmann, I., «Ist der Qānūn des Ibn Sīnā eine Plagiat des Kitāb al-Hāwī von ar-Rāzī?», *Zeitschrift für Geschichte der arabisch-islamischen Wissenschaften*, Frankfurt, 1984, vol. I; Friedman, R., «At-Tabari: Discoverer of the Acarus Scabiei», *Medical Life*, Philadelphia, 1938, vol. XLV, no. 6; GAL, S.; Garbers, K., *Ishaq ibn Imran Maqala fil-Malihulia und Constantini...* (vide: PB: Ishaq ibn-e Imran); GAS; Graf, G., *Geschichte der christlichen arabischen Literatur*, Vatican, 1947; Hamarneh, S., «Sabuor's Abridged Formulary, the First of its Kind in Islam», *Archiv. für Gesch.d. Medizin*, 1961, vol. XLV; Herodotus, *Histoires*, tr. Ph. E. Legrand, Paris, 1967; Hippocrates, «Aphorisms», *Hippocrates*, tr. W. H. S. Jones, Cambridge/Massachusetts, 1967, vol. IV; id., «Regimen in Acute Diseases», *ibid*, vol. II; Ibn Masawayh, Yuhanna, *Le Livre des axiomes medicaux (Aphorism)*, Geneva, 1980; Jacquart, D. and F. Micheau, *La médecine arabe et l'occident médiéval*, Paris, 1990; Karmi, G., «A Medieval Compendium of Arabic Medicine: Abu Sahl al-Masili's...», *Journal for the History of Arabic Science*, Aleppo, 1978, vol. II(2); *Kitāb al-Istisār, L'Afrique septentrionale*, tr. E. Sagnan, Constantine, 1900; Leclere, L., *Histoire de la médecine arabe*, Paris, 1876; Meyerhof, M., «Ali at-Tabari's Paradise of Wisdom, one of the Oldest Arabic Compendiums of Medicine», *Isis*, 1931, vol. XVI; id., «Ali ibn Rabban at-Tabari, ein persischer Arzt des 9. Jahrhunderts n. Chr.», *ZDMG*, 1931, vol. LXXXV; id., «Medieval Jewish Physicians in the Near East, From the Arabic Sources», *Isis*, Philadelphia, 1938, vol. XXVII; id., «New Light on Hunain Ibn Ishāhaq and his Periods», *Isis*, Philadelphia, 1926, vol. VIII; id., «On the Transmission of Science to the Arabs», *Islamic Culture*, Hyderabad, 1937, vol. XI; id., «Von Alexandrien nach Bagdad», *Sitzungsberichte der preussischen Akademie der Wissenschaften*, Berlin, 1930; Mieli, A., *La Science arabe et son rôle dans l'évolution scientifique mondiale*, Leiden, 1966; Pagel, J., «Eine bisher unveröffentlichte lateinische Version der Chirurgie des Pantegni nach einer Handschrift der Königl. Bibliothek zu Berlin», *Archiv für klinische Chirurgie*, 1906, vol. LXXXI; Richter, P., «Über die spezielle Dermatologie des Ali ibn al-Abbas (Haly Abbas) aus dem 10. Jahrhundert unserer Zeitrechnung», *Archiv für Dermatologie und Syphilis*, 1912, vol. CXIII; Sarton, G., *Introduction to the History of Science*, Baltimore, 1927-1948; Schipperges, H., *Die Assimilation der arabischen Medizin durch das lateinische Mittelalter*, Wiesbaden, 1964; Siddiqi, M. Z., «The Medicine of the Arabs in Pre-Islamic Period», *Muhammad Shafi Presentation Volume*, Lahore, 1955; Steinschneider, M., *Die arabische Literatur der Juden*, 1893; id., «Constantinus Africanus und seine arabischen Quellen», *Virchows Archiv*, 1866, vol. XXXVII; id., «Masardjaweihi, ein jüdischer Arzt des VII. Jahrhunderts», *ZDMG*, 1899, vol. LIII; Tafazzoli, A., «Dabire, Dabiriz», *Iranica*, vol. VI; Talbot, Ch. H., «Stephen of Antioch», *Dictionary of Scientific Biography*, New York, 1976, vol. XIII; Thierfelder, J. G., «Beweis dass das Almaleki des Ali ben Abbas und das Pantechnum des Ishak ben Soleiman identisch und Letzterer der wahre Verfasser des Werkes sei», *Henschels Janus*, 1846, vol. I; Ullmann, M., *Islamic Medicine*, Edinburgh, 1978; id., *Die Medizin im Islam*, Leiden, 1970; Weisser, U., «The Embryology of Yuhanna ibn Masawayh», *Journal for the History of Arabic Science*, Aleppo, 1980, vol. IV(1); id., «Yuhanna ibn Masawayhs Abhandlung über die Leibesfrucht und ihre Entstehung im Mutterleib. Eingeleitet», *Zeitschrift für Geschichte der arabisch-islamischen Wissenschaften*, 1993, vol. VIII; Wüstenfeld, F., *Geschichte der Arabischen Ärzte und Naturforscher*, Göttingen, 1840; Xenophon, *Anabasis*.

یونس کرامتی

II. تاریخ نگاری

برای این بخش، نک: ه.د. تاریخ نگاری پزشکی.

بیرونی، ابوریحان، *الجماهر فی الجواهر*، به کوشش یوسف هادی، تهران، ۱۳۷۶ش؛ همو، *الصیدنة*، به کوشش عباس زویاب، تهران، ۱۳۷۰ش؛ همو، «فهرست کتب الرازی»، *فهرست کتب رازی و نامهای کتب بیرونی*، به کوشش مهدی محقق، تهران، ۱۳۶۵ش؛ بیهقی، ابراهیم، *المحاسن والمساوی*، بیروت، ۱۹۷۰م؛ بیهقی، علی، *تتمة سروان الحکمة*، لاهور، ۱۳۵۱ق؛ پورداد، ابراهیم، *ترجمة پشتها (هد)*؛ نیسی، محمد، *مادة البناء*، به کوشش یحیی شمار، قاهره، ۱۹۹۹م؛ جاحظ، عمرو، *البخلاء*، به کوشش طه حاجری، قاهره، ۱۹۸۱م؛ همو، *البیان والتبيين*، قاهره، ۱۳۱۱ق؛ همو، *الحيوان*، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، بیروت، ۱۳۸۸ق/۱۹۶۹م؛ جرجانی، اسماعیل، *الاعراض الطیبة*، ج تصویر، به کوشش پرویز نائل خانلری، تهران، ۱۳۳۵ش؛ همو، *خفی علایی*، به کوشش علی اکبر ولایتی و محمود نجم آبادی، تهران، ۱۳۷۷ش؛ همو، *ذخيرة خوارزمشاهی*، ج تصویر، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۵۵ش؛ همو، *یادگار*، به کوشش مهدی محقق، تهران، ۱۳۸۱ش؛ جهشاری، محمد، *الوزراء والکتاب*، به کوشش مصطفی سقا و دیگران، قاهره، ۱۳۵۷ق؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون، به کوشش گوستار فولرگل، لایپزیک، ۱۸۳۵م؛ حمزة اصفهانی، *تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء*، بیروت، دار مکتبة الحیة؛ همو، *التبیه علی حدوث التصحیف*، به کوشش محمد حسن آل یاسین، بغداد، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م؛ حنین بن اسحاق، *رسالة الی علی بن یحیی فی ذکر ما ترجم من کتب جالیونوس*، به کوشش مهدی محقق، تهران، ۱۳۷۹ش؛ خطایی، محمدعربی، *الطب و الاطباء فی الاتدلس الاسلامیة*، بیروت، ۱۹۸۸م؛ *داستانهای یبداپی*، ترجمه محمدین عبدالله بخاری، به کوشش پرویز نائل خانلری و محمد روشن، تهران، ۱۳۶۱ش؛ داک، دانشنامه جهان اسلام، تهران، ۱۳۷۹ش؛ دوست خواجه، جلیل، *ترجمة اوستا (هد)*؛ دینوری، احمد، *الاخیار الطوال*، به کوشش عبدالنعم عامر و جمال الدین شیال، بغداد، ۱۹۵۹م؛ ذهبی، محمد، *سیر اعلام النبلاء*، به کوشش شیب ارتزوط و م.ن. عرقسوس، بیروت، ۱۲۱۳ق؛ رازی، محمدین زکریا، *الحاوی*، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۲-۱۳۷۳ق/۱۹۵۵-۱۹۷۰م؛ همو، *مال الفارق او الفروق او کلام فی الفروق بین الامراض*، به کوشش سلمان قطایه، حلب، ۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م؛ رهاوی، اسحاق، *ادب الطیب*، ج تصویر، به کوشش فؤاد سرگین، فرانکفورت، ۱۹۸۵م؛ زیری، مصعب، *نسب قریش*، به کوشش لوی پروانسال، پاریس، ۱۹۵۳م؛ زویاب، عباس، *مقدمه بر الصیدنة (نک: هم بیرونی)*؛ زمخشری، محمود، *الکشاف*، بیروت، دارالمعرفة؛ همو، *المستقصی فی امثال العرب*، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۲م؛ سمعانی، عبدالکریم، *الانساب*، بیروت، ۱۳۰۸ق/۱۹۸۸م؛ صاعد اندلسی، *التعریف بلیقات الامم*، به کوشش غلامرضا جمشیدزاد اول، تهران، ۱۳۷۶ش؛ صدیقی، محمدزیر، *مقدمه بر فردوس الحکمة (نک: هم ابن رین)*؛ *طبری*؛ *تاریخ و عزادای صالح مهدی*، «الحارث بن کلد؛ القنقی و قیمتة فی تاریخ طب العربی»، *السورده*، بغداد، ۱۹۷۷م، ج ۶، ش ۲؛ *العربین والحداثی*، به کوشش نیله عبدالنعم داوود، بغداد، ۱۳۹۲ق/۱۹۷۲م؛ فردوسی، *شاهنامه*، به کوشش عثمانف، مسکو، ۱۹۶۸م؛ قطایه، سلمان، «تملیق علی رساله الرازی فی الزکام»، *تاریخ العلوم العربیة*، حلب، ۱۹۷۷م، ج ۱، ش ۱؛ *قنقی*، علی، *تاریخ الحکماء اختصار وزونی*، به کوشش یولیوس لیرت، لایپزیک، ۱۹۰۳م؛ همو، همان، *ترجمة کهن فارسی*، به کوشش بهین دارابی، تهران، ۱۳۳۷ش؛ کرامتی، یونس، *کارنامه پزشکی ایران (زیر چاپ)*؛ مسعودی، علی، *التبیه والاشراف*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۹۳م؛ میدانی، احمد، *مجمع الامثال*، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالمعرفة؛ نالیو، کارلو آلفونسو، *علم الفلک و تاریخه عند العرب*، رم، ۱۹۱۱م؛ نظامی عروضی، *جهار مقاله*، به کوشش محمد قزوینی، لیدن، ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م؛ نویری، احمد، *نهاية الارب*، قاهره، ۱۳۲۲ق/۱۹۲۳م؛ یاقوت، بلدان؛ *پشتها*، ترجمه ابراهیم پورداد، به کوشش بهرام فردوسی، تهران، ۱۳۵۶ش؛ نیز:

Bartholomae, Ch., *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, 1961; Browne, E. G., *Arabian Medicine*, Cambridge, 1921; Bürgel, J. Chr., «Adab und I'tidal in ar-Ruhāwis Adab at-tabīb», *ZDMG*, 1967, vol. CXVII; id., «Die Bildung des Arztes, Eine arabische Schrift zum ärztlichen Leben aus dem 9. Jahrhunderts», *Sudhoffs Archiv*, 1966, vol. L; Campbell, D., *Arabian Medicine and its Influence on the Middle Ages*, London, 1926; Catra de Vaux, *Les Penseurs de l'Islam*, Paris, 1921; Christensen, A., *L'Iran sous les Sassanides*, Copenhagen, 1944;